



حزب کمونیست کارگری ایران
Worker-Communist Party of Iran

انترناسیونال

۳۱۵ ضمیمه

یکشنبه ۵ مهر، ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۹

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.m-hekmat.com

جمعه ها منتشر میشود

Fax: 001-519 461 3416

anternasional@yahoo.com

سرمدیر: محسن ابراهیمی



مصاحبه با حمید تقوایی

در مورد

زمینه ها، مضمون و سیر محتمل انقلاب جاری

این حکومت یعنی ولایت فقیه، و هم چنین مسائل سیاسی اساسی ای نظیر آزادی زندانیان سیاسی و ختم شکنجه و اعدام و محاکمه عاملین و آمرین کشتارها و غیره. این اولین مشخصه ای است که به حرکات اعتراضی جاری خصلتی انقلابی میدهد. مساله محوری هر انقلابی بنا به تعریف قدرت سیاسی و مساله حکومت است. جنبشهای مختلفی در جامعه وجود دارند مثل جنبش آزادی زن، جنبش خلاصی فرهنگی جوانان، جنبش سکولاریستی علیه مذهب، جنبش کارگری برای خواستها و مطالبات صنفی و رفاهی کارگران مثل حق تشکل و افزایش دستمزد و ایمنی شرایط کار و غیره. ولی جنبش توده ای جاری حول این مسائل نیست بلکه مستقیما مساله دولت و حکومت را هدف قرار داده است. همانطور که مردم در شعارهایشان اعلام کردند "موسوی بهانه است کل رژیم نشانه است". بعبارت دیگر این بار جمهوری اسلامی بعنوان عامل و منشا اصلی همه مصائب کارگران و زنان و جوانان و دیگر بخشهای محروم جامعه در مرکز مبارزه و اعتراض مردم قرار گرفته است. این جنبه با پیشروی جنبش جاری هر روز عمیق تر شده است و امروز توده مردم - هم در ایران و هم در سطح جهانی - واقعتا

ای در جنبش کارگری بروشنی مهر یک انقلاب زنده را بر خود دارد. بنابراین باید گفت انقلاب که با انفجار توده ای خردادماه شروع شد نه تنها شکست نخورده و عقب ننشسته و مایوس نشده است بلکه در ابعاد و اشکال عمیقتری و رادیکال تری به حرکت خود ادامه میدهد. اما اینکه اصولا چرا چنین حرکتی را باید انقلاب نامید به نظر من پاسخ در دو ویژگی اصلی تحولات اخیر است. اول اینکه در این حرکتها اعتراضی مساله محوری و مورد توجه جامعه و توده مردم معترض مساله دولت و مقابله مستقیم با حکومت است. حتی همان قالب و بهانه ای که دستاویز مردم قرار گرفت یعنی مساله انتخابات مستقیما به مساله ساختار حکومت و ریاست جمهوری و ازینطریق خود ولی فقیه مربوط میشود. یعنی هم ظاهر قضیه به مساله دولت و قدرت سیاسی مربوط میشود و هم بطور واقعی مضمون اعتراض مردم جمهوری اسلامی بود و هست. این یک جنبش صنفی و مطالباتی بخشهای مختلف مردم، امری که مدتها است در ایران جریان دارد، نیست بلکه یک حرکت عظیم توده ای است علیه کل حکومت و علیه دیکتاتوری و علیه ستون فقرات

تظاهراتی که جواب محکمی بود به همه تبلیغات شیادانه و عوامفریبانه رسمی حکومت در مورد اسرائیل و مردم فلسطین و غیره. نمونه دیگر تظاهرات دانشجویان در کوی دانشگاه بعد از نماز جمعه اخیر خامنه ای (روز ۲۴ شهریور) است. بعد از سخنرانی خامنه ای نزدیک به هشتصد نفر دانشجوی در کوی دانشگاه جمع شده و با شعار خامنه ای قاتل است و مرگ بر خامنه ای و مرگ بر دیکتاتور راهپیمائی کرده اند. بخشی از ساکنین امیر آباد هم در این حرکت با دانشجویان همراهی کرده اند. چنین اعتراضی تا سه چهار ماه پیش اصلا قابل تصور نبود. دانشگاهها همیشه مرکز اعتراض و مبارزه بوده است ولی تظاهرات همبسته با مردم با شعار مرگ برخامنه ای فقط میتوانست حاصل و در ادامه انقلابی رخ بدهد که از خردادماه شروع شد. همین را در مورد اعتراض کارگران ایران خودرو میتوان گفت که با انتشار بیانیه ای در سالگرد کشته شدن یک همکارشان در محیط کار ضمن طرح خواستهای همیشگی خود حمایتشان از جنبش انقلابی جاری را اعلام داشته اند، به کشتار و شکنجه و سرکوبهای اخیر اعتراض کرده اند و خواستار دستگیری و محاکمه عاملین این جنایات شده اند. اعتراضات کارگری از مدتها قبل از تحولات اخیر در سطح وسیعی در کارخانه ها جریان داشته است اما انتشار چنین بیانیه

کرده است ولی این به معنی شکست و یا خاتمه یافتن این حرکت نیست. مردم نه شکست خورده اند نه مرعوب و مایوس شده اند و نه خواستها و اهداف انسانی و برحق خود را فراموش کرده اند. اگر کسی نگاهی به حوادث همین یک هفته اخیر ببیند متوجه میشود که جامعه نه مایوس شده و نه تسلیم شده است. در این مورد که دیگر آن اشکال اولیه اعتراضات توده ای را پشت سر گذاشته ایم باید توجه داشت که شروع انقلاب با آن انفجار توده ای و میلیونی استثنائی بود. فکر نمیکنم این حرکت در تاریخ نظیری داشته باشد. ما از همان ابتدا اعلام کردیم که نباید انتظار داشت که انقلاب همین شکل اعتراضات وسیع توده ای را حفظ کند و مبارزات به نحو خطی و ممتدی مدام وسیعتر شود تا به پیروزی برسد. هیچ انقلابی اینطور پیش نمیرود. ما در اوج این حرکت اعلام کردیم این انقلابی برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی است ولی تا رسیدن به این هدف مراحل و فراز و فرود های متعددی را طی خواهد کرد. امروز انقلاب اولین مرحله خود را پشت سر گذاشته است و از نظر شکل و دامنه مبارزات خیابانی محدودتر شده ولی در عین حال از نظر مضمون و شعارها عمیق تر و رادیکال تر شده است. این واقعیت در آخرین تظاهرات وسیع توده ای که به بهانه روز قدس صورت گرفت به عیان قابل مشاهده بود.

محسن ابراهیمی: در طی دو ماه خرداد و تیر یک جنبش میلیونی علیه جمهوری اسلامی شکل گرفت. دو ماهی که میشود گفت نه تنها ایران بلکه دنیا را لرزاند. بهانه این جنبش انتخابات و تقلب در انتخابات بود ولی از همان آغاز جنبش علیه رژیم بود. این جنبش فعلا به نظر میرسد نسبتا فروکش کرده است. فاصله بین تظاهراتهای خیابانی طولانی تر میشود و از دامنه آنها کاسته میشود. با توجه به اینکه شما این حرکت را یک انقلاب و یا جنبش انقلابی برای سرنگونی رژیم میدانید و کلا انقلاب در تبیین شما از این شرایط یک کلمه محوری است اولین سوال من اینست که آیا به نظر شما این انقلاب همچنان ادامه دارد؟ آیا نمیشود گفت که این حرکت یک عصیان و شورش گذرا بود که فروکش کرد و تمام شد؟ آیا امروز نمیتوان گفت که اصلا انقلابی در کار نبود؟ امروز ارزیابی شما چیست؟ آیا هنوز فکر میکنید تبیین این حرکت بعنوان یک انقلاب درست است؟

حمید تقوایی: به نظر من در این تردیدی نیست که از خرداد ماه یک انقلاب توده ای شروع شد و هنوز هم این حرکت ادامه دارد. البته از نظر شکل اعتراض و مبارزه، یعنی تظاهرات های میلیونی و چندصد هزار نفره در تهران و شهرهای دیگر و درگیریهای خیابانی و جدال هر روزه و هر شب مردم با نیروهای انتظامی و غیره، مبارزات فروکش

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

حکومت اسلامی را بعنوان یک ماشین جنایت و شکنجه و سرکوبگری بخوبی میشناسند و خواهان نه تنها سرنگونی بلکه دستگیری و محاکمه جانیان حاکم هستند. عبارت دیگر خواست مردم برای سرنگونی تعمیم و تشدید شده است. همین شعار مرگ بر خامنیه ای یا شعار "خامنیه ای قاتله ولایتش باطله" که مردم در روز قدس و دانشجویان در همین جمعه گذشته فریاد زدند و در مبارزات دو ماهه اخیر هم در تجمعات مردم مطرح میشد در واقع ستون فقرات جمهوری اسلامی را نشانه گرفته است.

انتخابات به نتیجه رسیده و به اعتراضات خود پایان نمیدادند؟
حمید قنوازی: به نظر من مساله مردم از همان ابتدا دعوای موسوی و احمدی نژاد نبود. حتی از قبل از انتخابات و قبل از اینکه مساله تقلب مطرح بشود مردم و بخصوص جوانها به بهانه موسوی به خیابانها ریختند که این زندان و قفس جمهوری اسلامی را در هم بشکنند. این خیلی روشن بود. اگر بخاطر داشته باشید آن ویدئو کلیپهایی که در هفته قبل از ۲۲ خرداد روی سایتها بود نشان میداد که در چه سطح وسیعی بخصوص دختران و پسران جوان تقریباً تمامی کدهای لباسی و رفتاری جمهوری اسلامی را علنا در هم شکستند؛ با روسریها و لباسها و آرایشهای ممنوعه تجمع و تظاهرات میکردند، موزیک پخش میکردند، شادی و پایکوبی میکردند، و خلاصه یک نوع فستیوال و کارناوال جشن و شادی برپا شده بود که عملاً و علناً با نفس موجودیت جمهوری اسلامی و اختناق مذهبی که بر جامعه حاکم کرده است در تناقض بود. این عملاً

همان کافی بود تا رژیم علنا و در برابر چشم میلیونها بیننده تلویزیونی اعتبار خودش را زیر سؤال ببرد و از خودش عبور کند. بنابراین از نظر جناحها هم مساله فقط بر سر موسوی و احمدی نژاد نبود. و مردمی که میخواستند کل حکومت را جارو کنند این واقعیت را دیدند و بخوابانها ریختند. حتی همان عده ای که به موسوی رای دادند فکر میکردند با انتخاب موسوی نه تنها احمدی نژاد بلکه خامنیه ای هم باید بساطش را جمع کند و این را، به درست، نقطه آغاز فروپاشی جمهوری اسلامی میدانستند. برای بسیاری از افراد علت واقعی "طرفداری" از موسوی چیزی بجز این نبود و سیر بعدی حوادث این واقعیت را بیشتر روشن کرد.

ازینرو باید گفت گرچه انتخاب موسوی ممکن بود اشکال اعتراض و مبارزه مردم را عوض کند اما در مضمون و هدف سرنگونی طلبانه این مبارزات تغییر نمیداد. حتی دعوای جناحها هم با انتخاب موسوی فیصله پیدا نمیکرد. جنگ این دوره

ترشان این بود که به نوعی فقیه را هرس کنند، از ولایتش بزنند و نوعی مقام تشریفاتی فقهاتی برایش باقی بگذارند و بهمین خاطر این دعوها نمیتوانست با روی کار آمدن موسوی حل و فصل بشود.

جناح اصولگرا میدانست اگر احمدی نژاد برود این آغاز روند حاشیه ای کردن ولی فقیه و ریزش کل نظام جمهوری اسلامی است. و جناح مقابل هم میدانست اگر این دعوا را بسازد سرش بر باد خواهد رفت. ازینرو جنگ کاملاً برای هر دو جناح حیاتی است. اینها نه جانی برای سازش دارند و نه توان حذف کامل همدیگر را دارند. این حالت هنوز هم بعد از فیصله یافتن مساله انتخابات ادامه دارد. با وجود اینکه جناح اصولگرا کاملاً دولت و کنترل نیروهای سرکوبگر را در دست دارد و دادگاههایش را براه انداخته و احکام محکومیت سران جناح مخالف را هم صادر کرده هنوز بخود جرات نداده است که کروی و موسوی و غیره را بازداشت کند. رفسنجانی اخیراً تهدید کرده است که اگر کروی

... در هر حال با سرکوب و یا بدون سرکوب به سرعت مردم متوجه میشدند که برای کنار زدن حکومت و خلاصی از شر جمهوری اسلامی که آرزوی آنها است باید از استفاده انبازاری از دعوای بین جناحها فراتر رفت، باید چوبیدستها را کنار گذاشت و روی پای خود ایستاد. این عامل هست که از یکسو نشاندهنده عمیق تر شدن انقلاب و از سوی دیگر بیانگر نیاز مبرم انقلاب به رهبری رادیکالی مثل حزب کمونیست کارگری است.

ویژگی دیگری که جنبش جاری را به یک انقلاب تبدیل میکند شکل خیابانی این مبارزات است. یعنی اعتراضات توده ای خارج از چارچوب قانونی و مکانیسمهای تغییرات درون حکومتی. این اعتراضات خیابانی توده ای خود خط بطلانی است بر همه تمهیدات دو خردادی مبنی بر استحاله و تغییرات تدریجی در درون حکومت و نسخه های نافرمانی مدنی و رژیم چنج و تغییر از بالا. نبض و قلب این جنبش در خیابانها میزند و مثل هر انقلابی فاکتور اراده و حرکت توده مردم عامل اصلی و تعیین کننده در این حرکت است. در چند ماهه اخیر عامل اصلی در شکل دادن به تحولات سیاسی در جامعه را اعتراضات و مبارزات مردم و بخشهای مختلف جامعه تشکیل میدهد و خطر اصلی برای حکومت همچنان بروز قریب الوقوع تظاهرات توده ای به هر بهانه و مناسبتی است (مثل مساله شروع سال تحصیلی و باز شدن دانشگاهها و یا اوجگیری جنبش یقه آبی ها) که به یک نگرانی و درد لاعلاج نیروهای حکومتی بدل شده است.

به این دلایل است که باید جنبش حاضر را یک انقلاب دانست. یک جنبش توده ای برای سرنگونی جمهوری اسلامی که همچنان ادامه دارد و به پیش میرود.

محسن ابراهیمی: اگر واقعا حکومت اسلامی همان مقطعی که مردم علیه تقلب به خیابان آمدند "عاقلانه" رفتار میکرد و تصایح اپوزیسیون نوع دو خردادی خودش را قبول میکرد و موسوی را رئیس جمهور اعلام میکرد. آیا در این صورت این جنبش در همان شروع خود پایان نمیکرفت؟ آیا مردم احساس نمیکردند که اعتراضشان به تقلب در

مبارزه مردم علیه کلیت حکومت است.

محسن ابراهیمی: آنطور که همه مشاهده کردیم اینها تاکتیک سرکوب وحشیانه عربان و خیلی خشنی را علیه مردم بکار بردند. شما در مقالاتتان و همینطور در سمینار انجمن مارکس در مورد شیوه سرکوبی که رژیم علیه مردم بکار برد بحث کرده اید و آنرا تاکتیک شوک و ارعاب که رژیمهای آمریکای لاتین هم علیه مبارزات مردم بکار گرفتند نامیدید. الان نه تنها مردم در ایران بلکه مردم جهان میدانند که حکومت چه شیوه های وحشیانه ای علیه مردم بکار برد. اما شما در مقالاتتان این نکته را هم مطرح میکنید که این تاکتیک سرکوب شکست خورد ولی امروز میبینیم که جنبش آن حالت تعرض و توفندگی اولیه اش را از دست داده است. آیا این نتیجه سرکوبگری های حکومت نبوده است؟ آیا همچنان بر این باور هستید که تاکتیک سرکوبگری شکست خورده است؟

حمید قنوازی: اینجا دو نکته مطرح هست. یکی اینکه هدف تاکتیک شوک و ارعاب که رژیم در پیش گرفت این بود که جامعه را کاملاً شوکه و فلج کند، مردم را مرعوب کند و به تسلیم و تمکین کامل وادار کند. به نحوی که حکومت در کمال قدر قدرتی بتواند هر بلایی به سر مردم بیاورد و کسی هم جرات کوچکترین اعتراض و مقاومتی نداشته باشد. دقیقاً مثل کاری که

پینوشه در شیلی کرد. اما خیلی روشن است که جامعه ایران امروز این حالت را ندارد. نه مردم مرعوب شده اند و نه اعتراضات تمام شده و نه حکومت اقتداری دارد بحدی که حتی جرات نمیکند دانشگاهها را باز کنند. اینطور میشود گفت که در مورد جمهوری اسلامی این تاکتیک به مرعوب شدن خود رژیم منجر شده است تا مردم. این رژیم است که مرعوب است و از سایه مردم میترسد. حتی عقب نشینی های رژیم را میتوانید ببینید. مثل مورد کهریزک و یا توجیه حمله به کوی دانشگاه و یا اخیراً مساله اعتراف گیری در دادگاههای فرمایشی و غیره. تمام هدف تاکتیک شوک و ارعاب اینست که حکومت بکوبد و بزند و ببندد و پاسخ هیچکس را هم ندهد و در این مقابله قوی و منسجم در برابر مردم بهت زده و فروگفته و مرعوب شده سر بلند کند. اینجا هم

دستگیر شود از همه مسئولیتهاش استعفا خواهد داد. و این کشاکش همچنان ادامه دارد. بنا براین در میان حکومتی ها هم قضیه بسیار فراتر از کرسی ریاست جمهوری است و اینها جای مانور و انعطاف چندانی در برابر یکدیگر ندارند. هر دو جناح بدست نگران حفظ نظامشان هستند. و در این مورد هر دو درست میگویند که در صورت یک کاسه شدن حکومت به نفع جناح مقابل، کل نظام از دست خواهد رفت. اشتباهشان اینجاست که هر یک تصور میکنند با حذف جناح مقابل میتوانند جمهوری اسلامی را حفظ کنند! هر جناحی تلاش میکند با تضعیف و حذف جناح مقابلش نظام را نجات بدهد ولی این نظام قابل نجات نیست و به سرعت به طرف سقوط میرود. رژیم در هر حال در آستانه سقوط قرار گرفته و این حاصل نه کشاکش جناحها بلکه

جناحهای رژیم اساساً دعوای بین خامنیه ای و رفسنجانی است. در واقع اینها از طریق موسوی و احمدی نژاد مشغول یک جنگ نیابتی با یکدیگر هستند. موضوع جنگ هم بود و نبود ولی فقیه است. محدود کردن اختیارات ولی فقیه از مدتها قبل موضوع گفتمان میان نیروهای دو خردادی بوده است. حدود دو سال قبل مساله حذف ولی فقیه از قانون اساسی بوسیله ابراهیم یزدی مطرح شد، و به یک موضوع بحث و اظهار نظر میان شخصیتهای دو خردادی تبدیل گردید. حدود دو ماه قبل هم در اوج مبارزات اخیر مردم محسن کدیور همین مساله حذف ولی فقیه از قانون اساسی را بعنوان تهدیدی علیه خامنیه ای مطرح کرد. این سابقه دعوا روشن میکند که استراتژی جناح رفسنجانی - موسوی فقط حذف احمدی نژاد نبود. این هدف اولیه شان بود. هدف اساسی

اعتراض و مخالفت و "نه مردم به کل جمهوری اسلامی بود و نه لبیک مردم به موسوی! موسوی از همان زمان خود را بدنبال مردم میکشید که بتواند این حرکت را کنترل کند و بحساب خودش بریزد و هیچگاه نتوانست. بنا براین از همان ابتدا قبل از مساله تقلب روشن بود که درد و مساله و اعتراض مردم چیز دیگری است.

نکته دیگر اینکه دعوای بین جناحها هم به مساله انتخابات محدود نمیشد. سرعت معلوم شد دعوای جناحها فقط بر سر کاندیداها و رقابتهای انتخاباتی نیست. در همان مناظره های تلویزیونی قبل از انتخابات کاندیداها هیچ چیز برای خودشان و رژیمشان باقی نگذاشتند. دزدیها و سرکوبگریها و زندانهای خصوصی و مدارک تقلبی و دروغ و فساد یکدیگر را رو کردند که گرچه گوشه کوچکی از واقعیات بود ولی

می بینید معادله کاملاً برعکس شده. رژیم بهم ریخته و هراسان مشغول توضیح و توجیه کشتارها و شکنجه ها و تجاوزها و دیگر جنایات افشا شده و انکار ناپذیر خود در برابر مردمی است که از خواست محاکمه این جانیان کوتاه نیامده اند و کیفرخواستشان را مستند و کوبنده در دادگاه افکار عمومی مردم جهان عرضه کرده اند. این وضعیت را، هر اندازه هم که اعتراضات خیابانی فروکش کرده باشد، نمی شود پیروزی تاکتیک شوک و ارعاب قلمداد کرد.

نکته دوم در مورد اینکه امروز مبارزه مردم آن ابعاد توده ای اولیه را ندارد باید بگویم که شروع این جنبش با یک انفجار توده ای و میلیونی یک استثنا بود و روشن بود که جنبش این حالت انفجاری را پشت سر خواهد گذاشت.

در یک سطح عمومی می شود گفت مسلماً سرکوب و وحشیانه در عقب راندن صفوف تظاهرات توده ای نقش داشته است اما در نهایت مساله به شرایط درونی در خود کمپ انقلاب بر میگردد. انقلاب با بهانه انتخابات شروع کرد و به سرعت از آن رد شد و اکنون پرچم و نمایندگی و سخنگو می خواهد برای اینکه بتواند قدمهای بعدی را بردارد. در هر حال با سرکوب و یا بدون سرکوب به سرعت مردم متوجه میشدند که برای کنار زدن حکومت و خلاصی از شر جمهوری اسلامی که آرزوی آنها است باید از استفاده ابزار از دعوی بین جناحها فراتر رفت، باید چوبدستها را کنار گذاشت و روی پای خود ایستاد. این عامل هست که از یکسو نشاندهند عمیق تر شدن انقلاب و از سوی دیگر بیانگر نیاز مبرم انقلاب به رهبری رادیکالی مثل حزب کمونیست کارگری است.

محسن ابراهیمی: برگردیم به اختلاف جناحها. الان جناحها بطور بیسابقه ای بجان هم افتاده اند و حملات تندی به یکدیگر میکنند. جناح موسوی و کروی علیهم علیه شکنجه و تجاوز بیبانیه می دهند و از سوی دیگر بخشی از جناح موسوی الان در زندان هستند و در دادگاههای نمایشی به اعتراف وادار شده اند و کلا جنگ و جنالی در صفوف حکومت در گرفته که از هر نظر بیسابقه است. سؤال این است که برای مردم عادی جامعه این دعاوها چه معنایی دارد؟ کارگری که چندین ماه حقوق نگرفته و هر بار اعتراض کرده سرکوب شده و یا جوانی که به جرم خواهان بودن یک

زندگی شاد و مدرن شلاق خورده است و کلا زمانی که سی سال است تحت فشار شدید ترین تبعیضات و بی حرمتی ها هستند الان شاهد این کشمکشها در میان حکومتی ها هستند. مثلاً بیانیه موسوی را میخوانند که میگوید باید حقوق شهروندی رعایت بشود و دستگاه قضائی حساب و کتاب داشته باشد و روزنامه ها آزاد باشند و غیره و یا اسنادی که کروی از تجاوزات در زندانها منتشر میکند. در مقابل این ادعاها و خطاب به مردمی که میخوانند از هر منفلی استفاده کنند تا به آزادی برسند چه میگوئیم؟ آیا هیچ حقیقت و واقعیتی در این کشمکش و تقابل و دعوی بالائینها

زدن از آزادی و حقوق شهروندی، حتی در همین سطحی که دو خردادیهها خواهان آن هستند، چیزی از جمهوری اسلامی بجا نمیگذارد. هر دو هم درست میگویند! همانطور که قبلاً هم گفتم رژیم چه با سیاست مشمت آهنین و چه با سیاست اصلاحات رفتنی است. و بنا بر این دغدغه و نگرانی هر دو جناح کاملاً بجا است. دعوی جناحها از اینجاست ریشه میگیرد.

تا آنجا که مردم مربوط میشود مردم باید این را بدانند که این دعاوها اساساً بخاطر اعتراضات آنها است. این واقعیت بخصوص در ماههای اخیر کاملاً بارز و برجسته بود. در دوره عروج دو خرداد و

مساله اینجا است که در این "اصلاح طلبی" اسلامی اینها هیچ حقیقت و اصالتی نیست. اینها اصلاح طلبان دوره انقلاب هستند (همین جناب موسوی در دوره نخست وزیر اش، دوره ای که قتل عام زندانیان سیاسی رخ داد، یک اصولگرایی دو آتشه بود) که از بد حادثه به اصلاح طلبی پناه آورده اند. شما در هر بیانیه موسوی این را می بینید که همین اعتراضات و اصلاح طلبی های نیم بند را با تاکید بر تعهد و وفاداری به جمهوری اسلامی و حفظ نظام و قانون اساسی و بازگشت به دوره خمینی و غیره به خورد مردم میدهد. یعنی در واقع اولی را میگوید که بر دومی تاکید کند. اساس اختلاف موسوی با

به همین دلیل موسوی و خاتمی و کروی و دو خردادیهای نظیر گنجی و مخملباف و سازگارا و غیره را باید "اصلاح طلبان" دوره انقلاب نامید. یعنی "اصلاح طلبانی" که تحت فشار اعتراضات مردم و برای جلوگیری از "خطر" انقلاب به صرافت "اصلاحات" افتاده اند. فشار مردم را که بردارید اینها مثل فنر بر سر جای اولشان برمیگردند. یعنی به دوره ای که دست اندرکار حمله به دانشگاهها و به کردستان و به کارگران بیکار و مشغول سازماندهی سپاه پاسداران و بسیج و وزارت اطلاعات بودند.

خاتمی هم مساله از همین قرار بود. آن زمان هم این قدرت اعتراضات مردم بود که بخشی را در حاکمیت به فکر "اصلاحات" انداخته بود. امروز بخصوص با شروع انقلاب دیگر کاملاً اظهر من الشمس است که جناح موسوی بدنبال مردم کشیده میشود و فرمان در دست مردم است. اگر موسوی دم از آزادی و حقوق شهروندی و آزادی روزنامه ها - البته منظور ایشان روزنامه های خودی و در چارچوب نظام است - و غیره میزند این انعکاس فریاد آزادیخواهی است که پایه های نظام را به لرزه درآورده است. مردم آزادی و برابری و رفاه و برای رسیدن به همه اینها سرنگونی کل جمهوری اسلامی را میخواهند و بخشی از رژیم تلاش میکند با طرح الکن بخشی از حقوق شهروندی (و آنها تازه با این شرط که با اسلام و نظام اسلامی مغایرتی نداشته باشد) و آزادی برای جناح و هم عقیده های خود، نظام جمهوری اسلامی را از خشم مردم انقلابی نجات بدهد. مردم "صد" میخوانند و اینها "ده" را وعده میدهند. اینطور به نظر میرسد که بالاخره این اصلاح طلبان در مقایسه با جناح اصولگرا سیاست بهتری دارد اما اساس

وجود ندارد؟ آیا این مبارزه جناحها در هیچ سطحی به نفع مردم نیست؟ **حمید قوائی:** تبیین ما هیچوقت این نبوده است که اختلافات و کشمکش میان جناحهای حکومت تصنعی و نمایشی و یا امری ظاهری برای فریب دادن مردم است. این اختلافات واقعی است. جناحهای حکومتی واقعا با هم اختلاف دارند و این اختلافات امروز به مرحله آشتی ناپذیری رسیده است. سؤال اینجا است که این اختلافات بر سر چیست و چرا جناحهای حکومت این چنین بجان افتاده اند؟ ریشه این اختلافات و کلا جناحبندهائی که همیشه در جمهوری اسلامی وجود داشته دعوا بر سر حفظ و نجات جمهوری اسلامی در مقابل توده مردم بجان آمده است. موسوی در مناظره تلویزیونی قبل از انتخابات خطاب به احمدی نژاد گفت که اگر میدانستم با انتخاب شما نظام سر جایش میماند قدم به انتخابات نمیگذاشتم. موسوی واقعا اینطور فکر میکند که احمدی نژاد نظام جمهوری اسلامی را بر باد میدهد.

از سوی دیگر هم احمدی نژاد و جناح اصولگرا فکر میکنند این خط استحاله و اصلاحات و همین حد د

مورد اوضاع اخیر و اینکه حرکت مردم یک انقلاب است موافق نیستند. دلایلی متنوعی دارند از جمله اینکه مردم دنباله رو جناح موسوی هستند و جناح موسوی دارد از مردم سوء استفاده سیاسی میکند. عمده ای میگویند این انقلاب نیست برای اینکه کارگر در این جنبش حضور ندارد و یا حضور مستقل ندارد. عمده ای معتقدند این عصیان خرده بورژوازی و خروش جوانان طبقه متوسط و مرفه جامعه است. و با اتکا به این دلایل جنبش اخیر را انقلاب و یا یک جنبش انقلابی نمیدانند و حتی بعضی از این گروه ها تا آنجا پیش میروند که از مردم میخواهند در حرکات اعتراضی شرکت نکنند و آنرا صریحاً به خانه نشینی دعوت میکنند. نقد شما از این نوع مواضع و تبیین شما از اینکه چرا به اسم چپ چنین سیاستهایی را در پیش گرفته اند چیست؟

حمید قوائی: اکثر نیروهای چپ، گرچه بعضی با تاخیر، جنبش اخیر را یک حرکت اعتراضی قابل دفاع ارزیابی کردند. تفاوت این نیروها با مواضع ما بیشتر در تبیین این جنبش بعنوان یک انقلاب و جنبش انقلابی است. حتی نیروهائی که از این جنبش دفاع کردند آنرا یک بحران سیاسی و یا یک عصیان و شورش گذرا قلمداد کردند و از برسمیت شناسی آن بعنوان انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی سر باز زدند. به نظر من این صرفاً یک اختلاف در نامگذاری تحولات نیست، بلکه نشانه مشکل پایه ای تری است که چپ غیر کارگری، چپ فرقه ای و غیر سیاسی، با مقوله انقلاب دارد. در سیستم فکری و استراتژی چپ غیر کارگری انقلاب و تصرف قدرت سیاسی بوسیله یک انقلاب توده ای اصولاً جایگاهی ندارد. خیلی از این نیروها یا معتقدند عصر انقلابها گذشته است و یا معتقدند هنوز فرا نرسیده است و در آینده قابل پیش بینی ای هم فرا نخواهد رسید. در هر دو حالت در شرایط حاضر انقلاب از دستور خارج است.

از نظر کلی و در یک سطح تئوریک نیز برای اینان انقلاب یک مقوله انتزاعی و ایدئولوژیک و ایده آلیزه شده است که مانند مثل افلاطونی هیچوقت وجود خارجی پیدا نمیکند. هزار و یک شرط و پیش شرط باید فراهم باشد و هزار و یک مانع و رادع باید بر طرف شود تا

احمدی نژاد و خامنه ای هم همین مساله حفظ نظام و شیوه های متفاوت برای حفظ نظام است. به همین دلیل موسوی و خاتمی و کروی و دو خردادیهای نظیر گنجی و مخملباف و سازگارا و غیره را باید "اصلاح طلبان" دوره انقلاب نامید. یعنی "اصلاح طلبانی" که تحت فشار اعتراضات مردم و برای جلوگیری از "خطر" انقلاب به صرافت "اصلاحات" افتاده اند. فشار مردم را که بردارید اینها مثل فنر بر سر جای اولشان برمیگردند. یعنی به دوره ای که دست اندرکار حمله به دانشگاهها و به کردستان و به کارگران بیکار و مشغول سازماندهی سپاه پاسداران و بسیج و وزارت اطلاعات بودند.

محسن ابراهیمی: بخشی از سازمانهای چپ با ارزیابی شما در

بالاخره اینان رضایت بدهند که تحولی را، حتی اگر مانند تحولات جاری در ایران به خیابان ریختن میلیون‌ها مردم با شعار مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر خامنه‌ای باشد، انقلاب بنامند. اشکال البته مانند همیشه در تئوری و کج فهمی‌های نظری نیست. مشکل در موضع گیری و جهت گیری سیاسی این نیروها است. انقلاب را ممکن و مطلوب نمی‌دانند و لذا برای انکار آن هزار توجیه نظری می‌تراشند. اغلب هم چون می‌خواهند ظاهر طبقاتی و رادیکالی به توجیهاتشان بدهند پای طبقه کارگر را بمیان میکشند. در این نوع تئوریا اغلب طبقه کارگر مانند مامور نهی از منکر ظاهر میشود. کارگران آماده نیستند، جنبش کارگری ضعیف است، صف مستقل کارگران بیدار نیامده، حتی سازمان و حزب خودم ضعیف است (!)، و پس... نمیتوان انقلاب کرد. این نوع استدلال‌ها برای ما آشنا است. این اولین بار نیست که اینها برای "چه نباید کرد" تئوری سر هم میکنند. چه غیر کارگری مشخصا در دو مقطع دیگر در مقابل کمونیسم کارگری با همین پرچم کارگر پناهی بیدار آمده است. یکبار در مقطع تشکیل حزب کمونیست ایران و بار دیگر در مقطع طرح نظریه حزب و قدرت سیاسی از جانب منصور حکمت در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری. تئوری چه سنتی برای ساختن حزب این بود (و هنوز هم هست) که بدون پیوند با طبقه کارگر نمیشود حزب کمونیست ایجاد کرد و در رابطه با قدرت سیاسی هم نظریه شان این هست که خود طبقه یا شوراهای کارگری باید قدرت را تصرف کنند و نه حزب. و در هر دو مورد هم نتیجه عملی این توجیهات "چه نباید کرد" است. حزب نباید ایجاد کرد و به قدرت سیاسی هم نباید دست برد چون طبقه آماده نیست! حالا هم عینا همین بحث را در مورد انقلاب دارند، "انقلابی در کار نیست و نمیتواند باشد چون طبقه کارگر آماده نیست!" فکر کنم روشن باشد که مساله واقعی آمادگی یا عدم آمادگی طبقه کارگر نیست، مساله این است که این نوع نیروهای چه ربطی به طبقه کارگر ندارند. وظیفه يك کمونیست کارگری نه سنجش آمادگی طبقه - آنهم برای تعیین کارهایی که نباید کرد - بلکه تعیین و در دستور گذاشتن استراتژی و سیاستهای کارگری و عملی کردن این سیاستها است. وظیفه يك حزب

کمونیستی نمایندگی سیاسی طبقه، آن هم نه بعنوان صنف بلکه بعنوان يك طبقه اجتماعی مدعی قدرت سیاسی، در همه عرصه‌ها و ایفای نقش رهبر و پیشرو طبقه است. وظیفه حزب کمونیست کارگری مستقل ازاینکه توده طبقه کارگر

کارگر زندگی تماما عاریتی است! تا آنجا که به انقلاب جاری مربوط میشود نفس وجود این حرکت نشانه قدرت اجتماعی و هژمونی عملی آلترناتیو طبقه کارگر برای خلاصی جامعه از شر جمهوری اسلامی است. خواستههای انقلاب

ما آنرا نمایندگی میکند - یعنی سرنگونی جمهوری اسلامی بقدرت يك انقلاب توده ای و زیر پرچم انسانی و سوسیالیستی که راه حل طبقه کارگر برای رهائی جامعه است. باید در دل این انقلاب و شرایط

به همین دلیل موسوی و خاتمی و کروبی و دوخردادیهائی نظیر گنجی و مخملباف و سازگارا و غیره را باید "اصلاح طلبان" دوره انقلاب نامید. یعنی "اصلاح طلبانی" که تحت فشار اعتراضات مردم و برای جلوگیری از "خطر" انقلاب به صرافت "اصلاحات" افتاده اند. فشار مردم را که بردارید اینها مثل فنر بر سر جای اولشان برمیگردند. یعنی به دوره ای که دست اندرکار حمله به دانشگاهها و به کردستان و به کارگران بیکار و مشغول سازماندهی سپاه پاسداران و بسیج و وزارت اطلاعات بودند.

چقدر آماده باشد و یا نباشد، بسیج و سازماندهی کارگران و توده محروم جامعه بدنبال پرچم سیاستها و اهداف طبقاتی کارگران است. اگر کسی واقعا نگران آمادگی طبقه کارگر است میفهمد که این تنها راه آماده کردن طبقه برای انقلاب و سوسیالیسم است. چپی که طبقه - و در مورد برخی از این نوع نیروها حتی حزب و سازمان خودش - را ضعیف میداند و بعد این ضعف را

طبقه کارگر چیست؟ اینست که حکومت سرنگون بشود، ارگانهای سرکوب و زندانها و نیروهای انتظامی و غیره منحل بشوند، سران چپاولگر و جانی حکومت بحاکمه کشیده بشوند، احزاب و تشکلهای مطبوعات و رسانه‌ها آزاد باشند و آزادیهای واقعی و بی قید و شرط همه جا برقرار بشود، دست مذهب دولت و آموزش پرورش و مقررات اجتماعی مردم کوتاه بشود، زن و

طوفانی توده کارگر و توده مردم محروم، توده زیر خط فقر، زنان و جوانانی که از این شرایط به ستوه آمده‌اند را سازمان داد و بسیج کرد و بیدار آورد. جامعه بطور عینی به آلترناتیو انقلابی طبقه کارگر روی آورده است، و این برای طبقه کارگر و حزش شرایط بسیار مساعدی است برای اینکه ره صدساله را يك شبه طی کنند. انقلاب منتظر آماده شدن طبقات و احزاب نمی‌نشیند و برای

انقلاب منتظر آماده شدن طبقات و احزاب نمی‌نشیند و برای کسی هم فرش قرمز پهن نمیکند. اگر کسی آماده نیست، این بهترین شرایط برای آماده شدن است. کسی که در چنین شرایط متلاطم اجتماعی نتواند آماده بشود، هیچ زمان آماده نخواهد شد. اما چه غیر کارگری همیشه برای انقلاب و سوسیالیسم نا آماده است چون اساسا امر دیگری دارد.

مبنای يك سری چه نباید کردها قرار میدهد پیشرو که سهل است حتی دنباله رو کارگران هم نیست! مساله این چه نه آماده کردن طبقه کارگر بلکه تسلیم شدن به راست و آلترناتیوهای سیاسی راست است. هر حرکتی در جامعه رخ میدهد زیر سر نیروهای راست است پس در خانه بنشینید تا راست کارش را بکند! قیلا همانطور که اشاره کردم طبقه کارگر را از تشکیل حزب و بقول منصور حکمت "دست بردن به میوه ممنوعه" قدرت سیاسی بر حذر میداشتند و حالا کارگر را از دخالت در انقلاب بر حذر میدارند. این تمکین و تسلیم تمام و کمال به افق و سیاستهای راست است و نه وسواس برای "حفظ استقلال کارگر". این

مرد کاملا برابر باشند، مردم و بخصوص جوانان زندگی مدرن و امروزی داشته باشند، مردم مرفه زندگی کنند و غیره. اینها خواستها و سیاستها کارگری است و جامعه حول همین سیاستها بلند شده است. نفس سر برآوردن این انقلاب یعنی اعلام حضور طبقه کارگر در سیاست چرا که طبقات دیگر اصولا خواهان انقلاب نیستند. نفس شکل گیری این انقلاب یعنی از یکسو حاشیه ای و نامربوط شدن آلترناتیوهای راست مانند خط استحاله و رژیم چنج و رفاندوم و نافرمانی مدنی و بحران آفرینی در مرزها و غیره و از سوی دیگر در محور توجه قرار گرفتن آلترناتیو طبقه کارگر - آلترناتیوی که حزب

کسی هم فرش قرمز پهن نمیکند. اگر کسی آماده نیست این بهترین شرایط برای آماده شدن است. کسی که در چنین شرایط متلاطم اجتماعی نتواند آماده بشود، هیچ زمان آماده نخواهد شد. اما چه غیر کارگری همیشه برای انقلاب و سوسیالیسم نا آماده است چون اساسا امر دیگری دارد. سناریوهای دیگری را دنبال میکند. یا منتظر تغییرات تدریجی و قانونمند و مدنی شدن جمهوری اسلامی است - با این توجیه "خیلی مستقل" که با سامان گرفتن کار و بار سرمایه وضع کارگران هم بهبود خواهد یافت - و یا اساسا بدنبال سناریوهای راست نظیر تغییر قانون اساسی و بحران آفرینی در مرزها و غیره است. و در هر حال

آنچه به کلی از خط و استراتژی و چشم انداز این نیروهای مدعی چپ غایب است طبقه کارگر بعنوان يك طبقه اجتماعی - و نه يك صنف - در مبارزه بر سر قدرت سیاسی است. آنچه به کلی از پراتیک اینان غایب است برافراشتن سیاستها و اهداف و شعارهای طبقه کارگر برای رهائی کل جامعه و بسیج توده مردم بجان آمده از جمهوری اسلامی، زنان و جوانان و توده محروم زیر خط فقر، بدنبال پرچم طبقه کارگر است.

اگر این نیروها، با قیاس به نفس، میگویند طبقه کارگر ضعیف است یا چه ضعیف است برای تقویت چپ و جنبش کارگری نیست بلکه برای این است که به این بهانه دخالت در سیاست و انقلاب و اعتراضات توده ای و مساله قدرت سیاسی را تماما به راست واگذار کنند! این نوع کارگر زندگی در کنه و مضمون خودش عمیقا راست و ضدکارگری است.

محسن ابراهیمی: به نیروهای راست اشاره کردید. اپوزیسیون راست هم در این دوره مواضع عجیبی گرفته است. سلطنت طلبها و مشخصا حزب مشروطه به نوعی به ملی اسلامیون و خط استحاله نزدیک میشوند. شما در سرمقاله انترناسیونال ۳۱۱ به اظهارات داریوش همایون اشاره کردید که اعلام کرده در این مرحله حفظ نظام واقع گرایانه است. محض اطلاع شما داریوش همایون اخیرا اعلام کرده است که الان مرحله کنار زدن احمدی نژاد است و حتی میشود از خود خامنه‌ای هم برای این امر استفاده کرد. جریان مثل مجاهدین هم که زمانی از سازش شدن از مرزها برای براندازی حکومت آخوندی کوتاه نمی‌آمد به جنبش سبز نزدیک شده و منتظری را بعنوان جانشین خامنه‌ای کاندید میکند. ارزیابی شما از این نوع موضعگیریها چیست؟ آیا يك نوع تاکتیک و امکانگرایی است و یا دلایل پایه‌ای تری دارد؟

حمید قزاقی: به نظر من این نوع موضعگیریها گرچه در لفافه تاکتیک و "واقع بینی" و امکان گرائی خودش را میپوشاند ناشی از منافع طبقاتی استراتژیک و دراز مدت اتخاذ کنندگان آنست. به يك معنی اینها مواضع کاملا قابل انتظار و میشود گفت کلاسیک نیروهای راست در مقابل يك انقلاب جاری و بالفعل است. داریوش همایون و حزب مشروطه و کل نیروهای ناسیونالیست بطور ایدئولوژیک و

پایه ای با انقلاب مخالف هستند. انقلاب را یک نوع هرج و مرج و خشونت و حرکت عوام که از سیاست چیزی سرشان نمیشود میدانند و به همین دلیل هم مدام از نافرمانی مدنی دم میزنند و مردم را از انقلاب برحذر میدارند. بنابراین این کاملاً قابل انتظار است که وقتی انقلاب عملاً سر بلند میکند نیروهای راست از همان شعارهای نیم بندشان برای براندازی هم دست بشویند و عملاً و حتی علناً، آنطور که صریحاً آقای داریوش همایون اعلام کرده، از "مرحله حفظ نظام" سر در بیاورند. نیروهای راست همیشه از سرنگونی حکومت بقدرت یک انقلاب توده ای، که خواه ناخواه چپ و رادیکالیسم کارگری را بجلو میراند و در جامعه محبوب میکند، بیشتر هراس دارند تا رژیمی که در اپوزیسیون هستند. همانطور که اشاره کردم این یک روند کلاسیکی است که در همه انقلابهای معاصر اتفاق افتاده است.

مخالفت خوانیهایش علیه احمدی نژاد و سیاستهای سرکوبگران این دوره جناح غالب حکومت افزود تا بخيال خود جلوی پیشروی و تعمیق آنرا بگیرد. تکیه کلام موسوی در هر اطلاعاتیه و بیانیه اینست که این

که با تغییراتی در بالا، و با حداقل مشارکت و دخالت توده مردم، حکومت دست بدست بشود و اینها بقدرت برسند. و در این سناریوها اساساً روی دولت آمریکا و کلاً بورژوازی غرب حساب میکنند.

کاملاً قابل انتظار و میشود گفت کلاسیک نیروهای راست در مقابل یک انقلاب جاری و بالفعل است. داریوش همایون و حزب مشروطه و کل نیروهای ناسیونالیست بطور ایدئولوژیک و پایه ای با انقلاب مخالف هستند.

حرکت علیه جمهوری اسلامی نیست و هدف ما بازگشت به دوره خمینی است و قانون اساسی و "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد" و غیره و غیره. و در کنار این تلاشها برای محدود نگهداشتن حرکت مردم - که خارج از اراده وی اتفاق می افتد- از "رهنمودهای" معینی نظیر سکوت کنید، انالله و اکر برگوئید و در مسجد و مصلی جمع بشوید و غیره هم دریغ نمیکند. این نمونه بروشنی نشان میدهد که نیروهای راست، از موسوی تا مجاهد و حزب مشروطه، هر اندازه هم که مخالف دار و دسته حاکم باشند، منافع و اهداف طبقاتی درازمدتشان را فراموش نمیکند و

به رسمیت شناخته اند. سؤال من اینست که دولت‌های غربی در مقابل این انقلاب چه سیاستی را دنبال میکنند و چرا؟

حمید توائی: دولت‌های غرب طبعاً بدنبال اهداف و سیاستهای خودشان هستند. برای آنها یک جنبه مهم پروژه اتمی جمهوری اسلامی هست و جنبه دیگر هم دخالتگریهای جمهوری اسلامی در منطقه و مشخصاً در فلسطین و لبنان و عراق. یک دستاورد حرکت انقلابی مردم تا همین جا اینست که در افکار عمومی مردم دنیا و در انتظار احزاب و نیروهای مترقی جهان صورت مسأله ایران را کاملاً عوض کرد. تا قبل از این تحولات اخیر

روشن است که انقلاب همه این محاسبات را در هم میریزد و لذا هر اندازه هم که اپوزیسیون راست از نظر استراتژیک خواهان رفتن جمهوری اسلامی باشد با انقلاب میانه ای ندارد. همانطور که اشاره کردم ممکن است شخصیتها و یا سازمانهایی از اپوزیسیون راست، در روند انقلاب برای مدتی خود را همراه مردم نشان بدهند اما مکانیسمهای انقلاب، که من فعالیت و دخالتگری آگاهانه نیروهای چپ انقلابی برای رادیکالیزه کردن هر چه بیشتر اعتراضات توده ای را جزئی از این مکانیسمها بحساب میآورم، باعث میشود که مردم به سرعت از این نیروها گذر کنند. انقلاب در هر گام خواستها و

انقلاب در روند پیشروی خود شکل جدیدی از صفتبندی طبقاتی در جامعه بوجود می آورد. صفتبندی حول خود انقلاب: نیروهای که خواهان تعمیق و پیروزی تمام و کمال انقلاب هستند و نیروهایی که در قالب اپوزیسیون حکومت میخواهند از رادیکالیزه و عمیق شدن انقلاب جلوگیری کنند، آنرا تحریف کنند، عقیم بگذارند، و در نهایت به شکست بکشانند. این قطببندی انقلاب و ضد انقلاب به معنی اخض و کنکرت کلمه است.

اگر هم خود را همراه مردم نشان میدهند به این خاطر است که حرکت آنانرا از همان قدم اول به عقب بکشند و محدود کنند و نهایتاً عقیم بگذارند. یعنی حداکثر در حد تغییرات سطحی در دولت و ترکیب هیات حاکمه سوت پایان را بکشند و مسأله را فیصله بدهند.

و بالاخره نکته دیگر اینست که نیروهای راست نظیر سلطنت طلبان و یا سلطنت-جمهوریخواهان و ناسیونالیستهای قومی و غیره حتی زمانی هم که بر براندازی تاکید میکنند منظورشان در هم کوبیدن نظام موجود از تنها طریق ممکن یعنی یک انقلاب توده ای نیست، بلکه سناریوهایی نظیر رژیم چنج و کودتا و جنگ و بحران آفرینی در مرزها را مد نظر دارند. با این امید

کلمه ایران تروریسم اسلامی وسلاح اتمی و همچنین یک جامعه مذهبی که یک حکومت اسلامی را بر سرکار آورده و پشت آن ایستاده است را در اذهان تداعی میکند. نظرات عقب مانده ای مثل نسبیت فرهنگی و غیره هم این نوع ارزیابی از جامعه ایران را توجیه و تئوریزه میکرد و حتی لیبرال ها و نیروهای "چپ" ضد آمریکائی از جمهوری اسلامی دفاع میکردند. آن بخشی از مردم هم که جمهوری اسلامی را تروریست میدانستند به سیاستهای منطقه ای و جهانی آن اعتراض داشتند و نه سیاستهای تروریست آن علیه مردم در خود ایران (تعریف و تعبیر رسمی که دولت‌های غربی از تروریسم اسلامی در اذهان ایجاد کرده اند).

محسن ابراهیمی: دولت‌های غربی در ماجرای چند ماه اخیر بدنبال چه هستند؟ مشخصاً دولت آمریکا در اوایل کاملاً گیج شده بود. با وجود اینکه به یمن اینترنٹ مبارزه مردم بطور برجسته ای در برابر چشم جهانیان قرار گرفت و یک حرکت و شور و شوقی را در میان توده مردم غرب و در افکار عمومی و نیروهای

اهداف رادیکال تری را در مرکز سیاست و توجه جامعه قرار میدهد و نیروهای را بمیدان میخواند و بجلو میراند که انقلاب بخشی از هویت و استراتژی و سیاست همیشگی آنها است. بنابراین نیروهای راست در شرایط انقلابی و در روند یک انقلاب زنده و جاری شانس چندانی برای بقدرت رسیدن ندارند.

اگر هم خود را همراه مردم نشان میدهند به این خاطر است که حرکت آنانرا از همان قدم اول به عقب بکشند و محدود کنند و نهایتاً عقیم بگذارند. یعنی حداکثر در حد تغییرات سطحی در دولت و ترکیب هیات حاکمه سوت پایان را بکشند و مسأله را فیصله بدهند.

ریخت. تا آنجا که به مردم شریف دنیا مربوط میشود کاملاً روشن شد که نه تنها مردم ایران خواهان این حکومت نیستند بلکه بر عکس شدیداً با آن مخالفند، روشن شد که این ضدآمریکائی گریها و مستضعف پناهی های این حکومت تماماً پوچ و توخالی است و در نزد مردم ایران هیچ خریداری ندارد، معلوم شد جمهوری اسلامی یک حکومت وحشی و آدمخوار است که میزند و میبیند و میکشد، به مردم شلیک میکند، شکنجه میکند، تجاوز میکند و سبعانه ترین اعمال تروریستی را علیه مردم در خود ایران انجام میدهد. از طرف دیگر مردم ایران بعنوان مردمی آزادیخواه، جسور، مدرن، و ضد حکومت اسلامی خود را بجهانیان شناساندند. و مورد پشتیبانی گرم مردم جهان قرار گرفتند.

این جو باعث شد که دولت‌های غربی برای مدت کوتاهی در رابطه با جمهوری اسلامی دست به عصا و محافظه کار بشوند و به نعل و به میخ بزنند. کشتارها و برخی اقدامات سرکوبگرانه جمهوری اسلامی را محکوم کنند و بخصوص دادگاههای نمایشی را از آنجا که مشخصاً پای دولت‌های غربی را با اتهام کمک به "گودتای مخملی" بمیان میکشید صریحاً و شدیداً محکوم کردند. از زوایه دفاع از حقوق بشر هم کشتارها و شکنجه ها را محکوم کردند. اما همچنان خط وهدف اصلی سیاسی این دولت‌ها اینست که بالاخره مذاکرات با جمهوری اسلامی را بر سر مسائل مود علاقه شان یعنی پروژه اتمی و دخالتگریهای حکومت اسلامی در منطقه آغاز کنند و به پیش ببرند. این بار با این امید که تحولات داخلی در ایران رژیم اسلامی را در موقعیت ضعیف تری قرار داده باشد و اینها بتوانند بعنوان برگ برنده ای این موضوع را در مذاکرات با طرف مقابلشان بکار ببرند.

در عین حال دول غربی مواظب هستند که تحولات داخلی ایران آقدر پیش نرود که این معادلات را به هم بریزد و کنترل و ابتکار عمل از دست آنها خارج بشود. سیاستی که در این دوره مدیای غربی مثل سی. ان. ان. بی. بی. سی. و غیره در پیش گرفت یعنی تلاش برای اینکه جنبش انقلابی مردم را صرفاً اعتراضی علیه تقلب در انتخابات وانمود کنند شاخص خوبی برای شناخت سیاست غرب در رابطه با تحولات اخیر در

ایران است. این تصویر را میدهند که بتوانند بگویند دعوا بر سر انتخابات و یک مساله داخلی است، دولتها در مورد داخلی ایران دخالت نمیکند و هرکس را که رسماً رئیس جمهور در ایران اعلام بشود می پذیرند. و بنابراین برگردیم بر سر میز مذاکرات.

جنبه پایه ای تر در رابطه با سیاستهای دولتهای غربی، مانند مواضع اپوزیسیون بورژائی در خود ایران که در سوال قبلی توضیح دادم، اینست که گرچه رژیم مطلوب این دولتها در ایران اساساً و از لحاظ استراتژیک جمهوری اسلامی نیست، اما از لحاظ عملی و پراگماتیستی در شرایط حاضر هدفشان رسیدن به توافقات با رژیم موجود در ایران است. و از این نظر بهیچوجه خواهان این نیستند که "تاآرامیهها"ی اخیر تشدید و رادیکالیزه بشود و کل موجودیت جمهوری اسلامی را تهدید کند. این دولتها هم مثل اپوزیسیون راست در ایران خواهان استحاله و تغییرات تدریجی و حداکثر براندازی حکومت به شیوه های از بالا و رژیم چنجی هستند و نه از طریق یک انقلاب توده ای. در این جا هم باز این خط و جهت گیری عمومی دولتهای غربی را میتوان در سیاستهای ناظر بر رسانه ها ی غربی که از روایت موسوی و گنجی و مخملباف در مورد تحولات جاری در ایران فراتر نمیروند کاملاً مشاهده کرد.

البته این را هم باید تاکید کنم که انقلاب در سیر پیشرویهایش میتواند خود را به نهادهای بین المللی و حتی دولتها تحمیل کند. من تردیدی ندارم که بخصوص در عصر تکنولوژی اینترنت و با این قدرتی که تا همینجا مردم ایران واقعیت مبارزات و حرکتیهای اعتراضی خود را در سطح جهانی منعکس کرده اند کاملاً امکان پذیر است که نهاد های بین المللی و دولتها را تحت فشار افکار عمومی مردم در خود این کشورها قرار داد و مجبورشان کرد که رابطه شان را با جمهوری اسلامی قطع کنند. این البته یک هدف و سیاست همیشگی حزب ما در خارج کشور بوده است و به نظر من انقلاب حاضر شرایط بسیار مساعدی برای پیشبرد این سیاست یعنی انزوای جهانی رژیم اسلامی و بخصوص به محاکمه کشیدن سران جمهوری اسلامی بجرم جنایت علیه بشریت فراهم آورده است.

محسن ابراهیمی: ظاهراً جنبشی با اسم جنبش سبز و یا موج سبز وجود

دارد که اهداف و شعارهای معینی و استراتژی و رهبری خود را دارد. این را مطرح میکنم چون عده ای بر این باورند که حرکت مردم در ایران همین جنبش سبز است که هم در داخل ایران و هم در خارج فعال است و

تحت نام دو خرداد بیدان آمد و امروز هم بدنال موسوی و کروبی و دوباره خود خاتمی و این بار با عنوان جنبش سبز خود را مطرح میکند. اما تمام شیبای اینجا است که با این عنوان میخواهند حرکت

هیچکس در دنیا فکر نمیکند اعتراضات اخیر در ایران برای استحاله حکومت و بازگشت به دوره خمینی است. اگر کسی اینطور فکر میکرد شور و شعفی پیدا نمیکرد و شعر و ترانه ای نمیسرود. دنیا به وجد آمد چون مردم ایران با خواست آزادی و رهائی در مقابل جمهوری اسلامی ایستادند؛ چون مردم آزاده دنیا در این حرکت یک انسانیت و آزادیخواهی بی کم و کاستی را دیدند و نه یک اسلام دیگر و یا جمهوری اسلامی دیگری را!

رهبرانش هم موسوی و کروبی و در خارج هم کسانی مثل مخملباف و محسن سازگارا و گنجی هستند. اخیراً اطلاعاتی به امضای مخملباف و سازگارا و نوریزاده منتشر شده مبنی بر اینکه ممکن است موسوی و کروبی را دستگیر کنند و اگر این اتفاق بیافتد رهبری جنبش را صادر کنندگان این بیانیه یعنی مخملباف و سازگارا و نوریزاده بعهده خواهند گرفت. این حرکت همچنان ادامه دارد و عده ای هم کل حرکت مردم را تحت عنوان موج سبز و جنبش سبز و نماد سبز به موسوی و این دار و دسته منسوب میکنند. نظرتان در این مورد چیست؟

حمید قوامی: به نظر من چیزی به اسم جنبش سبز وجود خارجی ندارد. اگر تحركات کسانی مثل موسوی و مخملباف و گنجی و سروش و کدیور و امثالهم مد نظر است خوب این جنبش شناخته شده ای است، این

انقلابی مردم را بخشی از جنبش ملی - اسلامی و دنباله خط تغییرات درون حکومتی وانمود کنند. واقعیت کاملاً بر عکس است. این جنبش توده ای حاضر اساساً آغاز شد چون خط استحاله و تغییرات از بالا به بن بست رسیده بود. درست است که مردم، آن هم در روزهای اول این حرکت، از محمل انتخابات و تقلب در انتخابات استفاده کردند اما اعتراض و خواست و هدفشان از همان آغاز درست نقطه مقابل اهداف و سیاستهای بود که موسوی و دار و دسته اش در داخل و خارج کشور اعلام میکنند. مردم نه میخواهند به دوران خمینی برگردند و نه مساله شان بالانس بین اسلامیت و جمهوریت است و نه خواهان حفظ نظام و قانون اساسی هستند. مردم میخواهند از شر کل این حکومت خلاص بشوند و استفاده و رجوعشان به جنگ بین جناحهای سبز و سیاه اساساً بخاطر استفاده از این شکاف

مدتهاست مردم علیرغم تلاشهای ملی اسلامیون و خط استحاله و دقیقاً بخاطر اینکه در یک تجربه اجتماعی خدمت این نوع سیاستها به حکومت اسلامی را دیدند به افق انقلاب و سرنگونی جمهوری اسلامی روی آورده اند و جنبش توده ای حاضر محصول این تجربه عظیم مردم در دهسال اخیر است.

انقلابی حکومت و نه خط تسامح و تساهل و اسلام نوع دیگر و جمهوریت و قانون اساسی و غیره. اینها حرف و خواست و آرمان مردم نیست و هیچوقت نبوده است. مردم کشته نداده اند که به دوره خمینی برگردند و یا قتیله جمهوریت را کمی بالاتر بکشند. آنچه سبز است خط استحاله و بازگشت بدوره خمینی است و نه حرکت انقلابی مردم. و این

برای تضعیف کل حکومت است. اگر موسوی و یا خاتمی با گفتمان استحاله و جمهوری اسلامی نوع دیگر و جمهوریت و غیره میتوانستند جواب مردم را بدهند که اصلاً این جنبش انقلابی شروع نمیشد. این بیرق جنبش سبز عکس العمل دفاعی این ملی اسلامیون و دو خردایه های قدیم و جدید که دور موسوی حلقه زده اند در برابر جنبش

دو کاملاً در مقابل یکدیگر قرار دارند.

یک نکته دیگری هم در آخر باید توضیح بدهم. در اوایل این حرکت بعضی از هنرمندان و خوانندگان و شاعران و شخصیتهای مرفقی که از حرکت آزادیخواهانه مردم ایران اعلام حمایت کردند در پیامها و اشعار و ترانه هایشان به نوعی به رنگ سبز و یا نام جنبش سبز اشاره داشتند که این ربطی به تلاشهای ملی اسلامیون ندارد. در این موارد اینان رنگ سبز را بعنوان سمبل کل حرکت انقلابی مردم برای رسیدن به آزادی بکار میبردند و آنرا نشانه انقلابی میدانستند که با رنگ سبز آغاز شده. این نوع اعلام حمایتها را نباید بحساب ملی اسلامیون نوشت. هیچکس در دنیا فکر نمیکند اعتراضات اخیر در ایران برای استحاله حکومت و بازگشت به دوره خمینی است. اگر کسی اینطور فکر میکرد شور و شعفی پیدا نمیکرد و شعر و ترانه ای نمیسرود. دنیا به وجد آمد چون مردم ایران با خواست آزادی و رهائی در مقابل جمهوری اسلامی ایستادند؛ چون مردم آزاده دنیا در این حرکت یک انسانیت و آزادیخواهی بی کم و کاستی را دیدند و نه یک اسلام دیگر و یا جمهوری اسلامی دیگری را! بنا براین حساب حمایتیهای جهانی از حرکت مردم در ایران را نیز باید کاملاً از تشبثات کسانی چون سازگارا و مخملباف و نوریزاده جدا کرد.

محسن ابراهیمی: با توجه به اینکه مردم زیر تعرض و فشار حکومت قرار گرفته اند و تعداد زیادی کشته شده اند، تعداد زیادی شکنجه شده اند و فشارهای زیادی به مردم تحمیل شد و امروز هم به نظر میرسد که آن دوره اوج اعتراضات و تظاهرات میلیونی را پشت سر گذاشته ایم و ظاهراً در اثر تعرض و توحش حکومت مبارزات افت کرده است و از سوی دیگر حکومت دارد حتی حلقه محاصره را بدور جناح مخالف تنگ تر میکند، آیا با توجه به این شرایط میشود گفت که مردم دستاوردی داشته اند؟ چون جریاناتی هستند که فکر میکنند مردم اشتباه کرده اند و شکست خورده اند؟ نظر شما چیست؟

حمید قوامی: به نظر من حرکت مردم تا همینجا دستاوردهای زیادی داشته است. من فکر میکنم در اثر این تحولات کلا صحنه سیاسی جامعه ایران برای همیشه عوض شد و

شرایط به نفع مردم و به ضرر حکومت تغییر کرد. از چند جنبه میشود این تغییر را نشان داد. یک جنبه مناسبات بین جناحهای حکومت است. نه فقط به این معنی که دعواها بالا گرفته و شدت یافته است. نکته مهم تر اینست که یک بخش حکومت رسماً اعلام کرده است که دولت را قبول ندارد و آنرا از لحاظ سیاسی مشروع نمیداند. و تا امروز این کشاکش که ولی فقیه خود تماماً در یکسوی آن قرار گرفته، بر سر دادگاههای نمایشی و تجاوز در زندانها و غیره همچنان ادامه دارد. حکومت از بالا تا پایین دو شقه شده و دارند بر سر بود و نبود یکدیگر با هم میجنگند. گرچه جناح خامنه‌ای تا اینجا حرفش را پیش برده و دست بالا را دارد ولی در عین حال آنقدر قدرت ندارد که جناح مقابل را حذف کند و حتی سران آنرا با وجود همه پرونده سازیها و زمینه چینیها بازداشت کند. دعوا در واقع بین رفسنجانی و خامنه‌ای است که هر دو بقول خود حکومتیها از ستونهای نظام هستند و همه میدانند که هیچکدام از اینها قادر به حذف و یا کنار زدن دیگری نیست. اگر قبلاً بحث بین جناحها بر سر دگر اندیشی و گفتگوی تمدنها و گشایش سیاسی و یا اقتصادی بود امروز بحث بر سر کودتا و انقلاب مخملی و براندازی و عدم مشروعیت دولت و ولی فقیه و غیره است. دیگر نه تنها برای احمدی نژاد و کابینه اش بلکه برای خامنه‌ای و بیت رهبری هم در میان خود حکومتیها آبرونی باقی نمانده است. اینکه آیت الله‌ها یکی بعد از دیگری فتوا میدهند که خامنه‌ای دیگر شرعاً ولی فقیه نیست این یعنی بی اعتباری کل این حکومت حتی برای خودی‌ها. این دقیقاً شبیه اینست که در نظام سلطنتی بخشی از سرلشگرها و سپهبدیها اعلام کنند که اعلیحضرت را قبول ندارند، و کماکان پستها و سردوشیهای خود را حفظ کنند! چنین شاهی باید بساطش را جمع کند و برود. الان ولی فقیه به چنین روزی افتاده است.

رژیم است و هم شرایط مساعدی برای پیشبرد این مبارزه فراهم میکند. هر چه صفوف دشمن، صفوف جمهوری اسلامی، بیشتر به هم ریخته باشد، مردم امکانات بهتری برای پیشروی خواهند داشت. مردم از این شکاف استفاده میکنند که همه اینها را جارو کنند و تا کنون هم دقیقاً همینطور عمل کرده اند. نفس به هم ریختگی صفوف حکومت یعنی ضعف حکومت و این هم بازتاب قدرت مردم و قدرت اعتراضات و مبارزات توده مردم است و هم امکانی برای تقویت بیشتر صف مبارزه مردم.

جایگاه آن در نزد نیروهای چپ مایخولائی است که همیشه مفتون ضد امریکائی گری جنبش اسلام سیاسی بود و کسانی مثل حسن نصرالله و احمدی نژاد را انقلابی و مردمی میدانست! جنبش انقلابی مردم ایران تا همین جا این بساط را به هم ریخته است. دیگر آبروی برای این حکومت نمانده که کسی بتواند به بهانه ضد امریکائی گری آنرا مترقی و مردمی و غیره قلمداد کند.

و بالاخره نکته دیگر و مهمتر در رابطه با فضای سیاسی در خود جامعه ایران و موقعیت نیروهای

مناسبات و دعواها و بند و بستها میان بالائینها. این شرایط بنوبه خود مستقیماً بر موقعیت نیروهای اپوزیسیون در جامعه تاثیر میگذارد. این دوره احزاب طرفدار تغییرات تدریجی و قانونگرانی و اسلام نوع دیگر و یا رفراندوم و تغییرات از بالا نیست. دوره فدرالیسم و اتکا به تفرقه افکنیهای قومی و مذهبی هم نیست. چنین سیاستها و احزابی بیش از پیش در جامعه حاشیه‌ای و منزوی میشوند. برعکس در این شرایط هر نیروئی رادیکال تر باشد، خواستار حل ریشه‌ای مسائل مردم باشد و

این دوره رشد نیروئی مثل حزب ما است که همواره خواستار سرنگونی بی‌کم و کاست و بدون تخفیف کل رژیم بقدرت انقلاب مردم بوده است، خواهان جمع کردن بساط مذهب از کل حکومت و از قوانین و سیستم آموزشی و از مقدرات اجتماعی مردم است، از رهائی کامل زنان و برابری کامل زن و مرد دفاع میکند، خواستار لغو مجازات اعدام است، مدافع حقوق کودکان است و در یک کلام این دوران رشد حزبی است که انسان و انسانیت، و دفاع از حرمت انسان و ارزشهای انسانی را در محور سیاستها و فعالیتهای خودش قرار داده است.

دستاوردهای دیگر مردم وضعیت حکومت در سطح جهانی و چهره‌ای است که امروز از جمهوری اسلامی در دنیا ترسیم شده است. من بالاتر هم به این موضوع اشاره کردم. امروز ماهیت ارتجاعی و ضد انسانی و فاشیستی این حکومت را جهانیان میشناسند. اگر تا شش ماه پیش جمهوری اسلامی بعنوان یک قدرت منطقه‌ای با بلند پروازیهای اتمی و یک نمونه موفق برای اسلامیون و جنبش مافوق ارتجاعی اسلام سیاسی در منطقه و در جهان شناخته میشد، امروز حکومتی است که مستقیماً در برابر مردم خود ایران قرار گرفته است و از جانب توده مردم معترض به چالش کشیده شده است. امروز نام ایران برای مردم دنیا و حتی رسانه‌های دنیا یک حرکت آزادخواهانه علیه یک حکومت سرکوبگر و وحشی را تداعی میکند. به این معنی انقلاب ایران تا همینجا صورت مساله جمهوری اسلامی را در سطح جهانی عوض کرده است. طشت رسوائی رژیم از بام جهان افتاده است و این را حتی با شدیدترین ضد امریکائی گریها و مستضعف‌پناهی‌ها نمیتوان از آذهان جهانیان پاک کرد. یک مورد گویا در این تغییر موقعیت جهانی حکومت اسلامی

سیاسی است. در این دوره مردم، و بخصوص نسل جوان که تجربه سرکوبیهای دوره گذشته را نداشت، و حشگریهای حکومت را مستقیماً تجربه کردند و رودرویی نیروهای سرکوبگر حکومت قرار گرفتند. راهپیمائی‌های آرام به سرعت به درگیری و زد و خوردیهای خیابانی کشیده شد و برای توده مردم مسجل شد که با یک ماشینی جنایت و آدمکشی که ذره‌ای احترام و اهمیت برای حق و حقوق مردم و انسان و انسانیت قائل نیست طرف هستند. در انقلاب و خیزشهای توده‌ای مردم طی یک روز به اندازه سالها شرایط عادی و آرام آموزش میبینند و به سرعت به ماهیت سیاسی دولت و نقش آن بعنوان ماشین سرکوب پی میبرند. چهارماه اخیر از این نظر بیشترین آموزشها را برای مردم و بویژه نسل جوان در برداشت. جنبه دیگر این آموزش خودآگاهی جامعه است. در این دوره مردم به قدرت و توانیتهای خود پی بردند، اعتماد به نفس پیدا کردند و مهمتر از همه فهمیدند که برای رهائی از شر جمهوری اسلامی باید بقدرت مبارزات خود متکی بشوند. مردم در سطح وسیعی متوجه شده اند که خیابان و مبارزات توده‌ای خیابانی تعیین کننده است و نه

نقد عمیق تر و همه جانبه تری بر کل حکومت و نظام موجود داشته باشد، محبوبیت و نفوذ اجتماعی بیشتری کسب میکند. این دوره رشد نیروئی مثل حزب ما است که همواره خواستار سرنگونی بی‌کم و کاست و بدون تخفیف کل رژیم بقدرت انقلاب مردم بوده است، خواهان جمع کردن بساط مذهب از کل حکومت و از قوانین و سیستم آموزشی و از مقدرات اجتماعی مردم است، از رهائی کامل زنان و برابری کامل زن و مرد دفاع میکند، خواستار لغو مجازات اعدام است، مدافع حقوق کودکان است و در یک کلام این دوران رشد حزبی است که انسان و انسانیت، و دفاع از حرمت انسان و ارزشهای انسانی را در محور سیاستها و فعالیتهای خودش قرار داده است. اینها دستاوردهای تا کنونی جنبش انقلابی مردم است و من شک ندارم که با اتکا به این دستاوردها انقلاب میتواند پیشرویهای بیشتری داشته باشد.

محسن ابراهیمی. شکل گیری این جنبش انقلابی بی‌شک نشانه توازن معینی بین نیروهای راست و چپ در جامعه است و بنوبه خود بر موقعیت نیروهای راست و چپ تاثیر میگذارد. شما این رابطه را چگونه میبینید؟

حمید قوائی. همانطور که بالاتر اشاره کردم نفس شکل گیری این انقلاب نشاندهنده موقعیت برتر نیروهای چپ بود. اگر افق و آلترناتیو چپ نفوذ اجتماعی نداشت این حرکت اصلاً شروع نمیشد. این انقلاب از همان بدو شروع و قبل از انتخابات با یک موج شادی جوانان و یک فریاد خلاصی فرهنگی از قید و بندهای اسلامی در خیابانها، با یک خیزش اجتماعی به سمت مدرنیسم و بازگشت به قرن بیست و یکم و با یک نه بزرگ به سلطه دولتی و ایدئولوژیک مذهب بر جامعه شروع شد و خود این تا حد زیادی حاصل فعالیتهای چپ بخصوص حزب کمونیست کارگری در جامعه بود. این انقلاب ابتدا بساکن نبود. با یک انفجار شروع شد ولی به این معنی نبود که هیچ زمینی‌ای نداشت. زمینه این انقلاب را اعتصابات و مبارزات بیوقه کارگران بویژه در چند سال اخیر، مقاومت و مبارزه پیگیر زنان علیه حجاب و آپارتاید جنسی، مبارزات رادیکال و سرخ دانشجویان، و اعتراضات و مصافهای اجتماعی علیه اعدام و سنگسار و قصاص و علیه سلطه مذهب و برای جدائی مذهب از دولت فراهم آورده بود. نمونه برجسته و متاخر این مبارزات که یک ماه و نیم قبل از انفجار اعتراضات توده‌ای اتفاق افتاد، تجمع اول مه یازده اردیبهشت امسال در پارک لاله توسط ده نهاد و تشکل کارگری بود. قبل از آن کمپین وسیع کانال جدید برای لغو مجازات اعدام که حول پرونده دلارا دارابی صورت گرفت عملاً مثل یک رفراندوم اجتماعی مخالفت جامعه علیه مجازات اعدام را اعلام کرد. در کنار و مبتنی بر اینها اعتراضات وسیعی در طی "فعالتهای انتخاباتی" کاندیداها شکل گرفت. دانشجویان و مردم در نمایشات انتخاباتی کاندیداها حضور می‌یافتند و با تندترین شعارها از آنها استقبال میکردند. شعار "سیدعلی پینوشه ایران شیلی نمیشه" و "موسوی ۶۷" در دل این فعالیتهای با اصطلاح انتخاباتی حکومتیها مطرح و فریاد زده شد.

اینها همه زمینه‌ها و مبنائی‌ای بود که به این انقلاب شکل داد و این نشاندهنده نفوذ و موقعیت اجتماعی چپ و آلترناتیوهای چپ در کل جامعه بود. از مدتها پیش افقها و آلترناتیوهای و سناریوهای راست مثل رفراندوم و تغییرات تدریجی و رژیم چنج و فدرالیسم و غیره تا حد

زیادی در جامعه حاشیه‌ای شده بود و در مقابل افق تغییرات رادیکال و اساسی و انقلابی در جامعه دست بالا پیدا کرده بود. امروز تعبیر و روایت راست از آزادی خریدار چندان در جامعه ندارد. تعبیراتی شبیه این که همه آزادند ولی به شرطی که توطئه نکنند، همه آزادند به شرطی که تمامیت ارضی به خطر نیافتد، مردم میتوانند آزاد باشند به شرط آنکه احترام اسلام را حفظ کنند، به شرط آنکه در چارچوب نظام باشند و غیره و غیره. سر بر آوردن انقلاب نشان داد این شرطها دیگر دوره اش سپری شده و مردم به نیروی روی می آورند که از آزادیهای بدون قید و شرط دفاع کند.

افقها و ارزشها و آرمانهای نظیر پرچم سه رنگ و ایرانیت در برابر عربیت و تمامت ارضی و حقوق بشر از نوع کورش کبیر و غیره هم در شرایط انقلابی خریداری پیدا نمیکند. مردم خیلی روشن اعلام کرده اند که زندان نمیخواهند، شکنجه نمیخواهند، دیکتاتوری نمیخواهند، و یک زندگی انسانی و مدرن و امروزی میخواهند. و به این معنا دور دور چپ است.

در یک سطح پایه و برای همه انقلابها این صادق است که در شرایط انقلاب شانس چپ در جامعه و مطرح شدن چپ و سربلند کردن نیروهای چپ و رادیکال بسیار بالا میروند و برعکس نیروهای راست که همیشه هم از نظر استراتژیک و هم تاکتیکی و هم عملی و هم نظری مخالف انقلاب هستند طبعاً حاشیه‌ای میشوند. اگر عکس این اتفاق می افتاد یعنی فرض کنید کودتائی میشد یا آمریکا حمله میکرد و یا نوعی سناریوی رژیم چپ به پیش میرفت در این صورت شانس سناریوهای راست و احزاب راست بالا میرفت. نیروهای راست عوامل و شخصیتها و بازیگران این نوع سناریوها یعنی سناریوهای دست بدست شدن قدرت از بالا هستند و طبعاً وقتی اعتراضات خیابانی شکل میگیرد و توده مردم با شعار مرگ بر دیکتاتور به خیابان میریزند آنوقت چنین نیروهایی که خود در گذشته دور و نزدیکی جزئی از ماشین دیکتاتوری در ایران بوده اند جای چندان برای ابراز وجود و مانور نخواهند داشت. در چنین شرایطی نه تنها بر حکومت بلکه بر اپوزیسیون راست حکومت هم فضا تنگ میشود. نقش کلاسیک اپوزیسیون راست در چنین شرایطی

اینست که با شعار زنده باد مردم بمیدان بیایند که جلوی "تندرویهایی" آنان را بگیرند. که حرکتشان را محدود کنند و عقیم بگذارند. آنها تلاش خواهند کرد در دل شرایط انقلابی نیز تاکتیک تغییرات در بالا و حداکثر استفاده از فشار پائین برای چانه زنی و سازش با بالا را به پیش

برند. ولی آنچه در خیابان اتفاق می افتد همه این بازیها را دور میزند و از این نوع احزاب و شخصیتها به سرعت عبور میکند. اگر قرار بود مردم به این نوع تغییرات از بالا امید ببینند اصلاً انقلابی شکل نمیگرفت. اگر این نوع مانورها میتوانست مردم را آرام کند الان تمام جامعه بایستی زیر نگیان انگشتی خامنه ای میبود و ایشان رئیس جمهور مادام العمر مملکت میشد.

بنا بر این چه علی العموم و چه بطور مشخص در رابطه با انقلاب جاری باید گفت که در انقلاب جامعه بقول منصور حکمت چپ خود را عزیز میدارد و بزرگ میکند و این روند در جامعه و در برابر چشم ما در

حال شکل گرفتن است. این انقلاب بطور عینی خواهان ریشه کن کردن مذهب و سلطه مذهب از دولت و از جامعه است و همین یک شاخص نشان میدهد که نیروهای چپ که نقدی اساسی و پایه ای به مذهب دارند زمینه بسیار مساعدی برای رشد پیدا میکنند.

محسن ابراهیمی: پیروزی انقلاب به چه معنا است؟ تصویر شما از پیروزی انقلاب چیست و پیروزی انقلاب منوط به چه عواملی است؟ چه اتفاقی باید بیفتد تا انقلاب مردم به پیروزی برسد؟

حمید تقوائی: مساله اصلی هر انقلابی دولت و قدرت حاکمه است و طبعاً بدون سرنگونی حکومت و نظام موجود سخنی از پیروزی انقلاب نمیتواند در میان باشد. باید توجه داشت که ممکن است خیلی از نیروهای اپوزیسیون در شرایط انقلابی خواهان سرنگونی شوند اما

سرنگونی خود یک مفهوم ماوراء طبقاتی و مورد توافق همه نیروهای سرنگونی طلب در کمپ راست و چپ نیست. انقلاب یک حرکت سلبی است که خود را به شکل نه به حکومت و نظام موجود بیان میکند اما از نظر کارگران و توده محروم جامعه این نه به حکومت بیان فشرده و سیاسی و تعرضی نه به تمامی بیحقوقیها و فقر و نابرابری و تبعیضات و مصائبی است که در جامعه حاکم است. انقلاب حکومت- و یا دولت به مفهوم وسیع کل دستگاه حاکم و نه فقط حزب و یا جناح حاکم و یا کابینه دولتی- را آماج حمله خود قرار میدهد چون بدست دولت را مانع اصلی خلاصی از شر تمامی

بیحقوقیها و تبعیضات میداند. درک و انتظار کارگران و توده انقلابی از سرنگونی پایان بخشیدن به تمامی مصائب و نابرابریها و سرکوب و اختناق است. از نظر توده مردم محروم جامعه نه به حکومت یعنی نه به اختناق نه به دیکتاتوری، نه به فقر، نه به نابرابری و نه به ظلم و فقر و تبعیض و بیحقوقی. انقلاب وقتی پیروزمیشود که با سرنگونی حکومت کل این بساط اختناق و ظلم و تبعیض نیز برچیده شود. اما این امر خودبخود اتفاق نمی افتد. اینجا دیگر مساله رهبری انقلاب و اهداف و سیاستهای طبقاتی نیروی رهبری

کننده انقلاب نقش تعیین کننده ای ایفا میکند. من همیشه بر این تاکید کرده ام که انقلاب یک امر عینی است که خارج از اراده احزاب و نیروهای سیاسی شکل میگیرد اما سیر پیشروی آن و بخصوص شکست و پیروزی آن تماماً به عملکرد احزاب و نیروهای سیاسی گره خورده است.

نقش کلاسیک اپوزیسیون راست در چنین شرایطی اینست که با شعار زنده باد مردم بمیدان بیایند که جلوی "تندرویهایی" آنان را بگیرند. که حرکتشان را محدود کنند و عقیم بگذارند. آنها تلاش خواهند کرد در دل شرایط انقلابی نیز تاکتیک تغییرات در بالا و حداکثر استفاده از فشار پائین برای چانه زنی و سازش با بالا را به پیش ببرند. ولی آنچه در خیابان اتفاق می افتد همه این بازیها را دور میزند و از این نوع احزاب و شخصیتها به سرعت عبور میکنند.

انقلاب بر سر سرنگونی قدرت و نظام سیاسی است و این صورت مساله اصلی هر انقلابی از آغاز تا پایان است، اما چگونگی حل این مساله تماماً به پراتیک و سیاستها و اهداف نیروی رهبری کننده انقلاب گره خورده است. ما در اسناد و ادبیات حزبی از ضرورت تعمیق نه مردم صحبت کرده ایم. بخصوص در شرایط انقلابی و در دل یک انقلاب این تعمیق نه نقشی تعیین کننده ایفا میکند. ما موظفیم اعتراض و نقد جامعه به رژیم را مدام جامع تر و عمیق تر و ریشه ای تر بکنیم. مردم سرنگونی رژیم را میخواهند و نقش ما اینست که روشن کنیم سرنگونی به چه معنی است؟ آیا با جابجائی

انقلاب یک حرکت سلبی است که خود را به شکل نه به حکومت و نظام موجود بیان میکند اما از نظر کارگران و توده محروم جامعه این نه به حکومت بیان فشرده و سیاسی و تعرضی نه به تمامی بیحقوقیها و فقر و نابرابری و تبعیضات و مصائبی است که در جامعه حاکم است.

مهره ها هر اندازه هم که نقش اساسی و کلیدی داشته باشند (مثل شاه در نظام گذشته و ولی فقیه در نظام فعلی) و یا عوض شدن نام نظام و دست بدست شدن ارگانهای قدرت مسئله حل شده است؟ باید توضیح بدهیم که آنچه باید سرنگون شود یک ماشین و سیستم کامل حکومتی است و نه صرفاً مقامات و جناحها و یا احزاب حکومتی. در شرایط انقلاب خیلی از احزاب ممکن است سرنگون طلب بشوند و مساله رهبری عملی انقلاب به این گره میخورد که هر حزب و نیروی چه تصویر و چشم اندازی از سرنگونی در برابر جامعه

قرار میدهد و این مستقیماً به این امر مربوط میشود که هر حزبی چه نقدی (یا عبارات دقیق تر نقد و اعتراض از دید چه طبقه ای) به دیکتاتوری و اختناق و بی حقوقی و نابرابری و فقر و تبعیض در جامعه دارد.

برای اینکه موضوع روشن تر بشود همین جنبش جاری را در نظر بگیرید. یک شعار محوری مردم مرگ بر دیکتاتور است. نقش نیروها و احزاب انقلابی اینست که این نه جامعه به دیکتاتوری را تعمیق کنند و شفاف و مشخص و متعین کنند. منظوم توضیح اثباتی آزادی نیست بلکه ریشه ای تر کردن همین نقد است. معنی حقیقی و واقعی دیکتاتوری یک ماشین عظیم دولتی متشکل از مجموعه نیروهای نظامی و انتظامی و زندانها و قوانین و اعدام و سنگسار و شکنجه و عدم وجود آزادیهای سیاسی و اجتماعی و فقدان آزادی بیان و اندیشه و مطبوعات و تحزب و تشکل و اعتراض است. مرگ بر دیکتاتوری بطور واقعی یعنی مرگ بر همه اینها. جامعه باید از شعار مرگ بر دیکتاتور نفی و لغو کل این ماشین و بساط سرکوب دولتی را تداومی کند و انتظار داشته باشد. به همین ترتیب نقد جامعه به اعدام و سنگسار و تعزیر را باید تا سطح نقد بر مذهب و سلطه مذهب بر دولت و قوانین بسط داد. همینطور است در مورد غارت و چپاول مقامات دولتی و یا جنایاتی که علیه مردم انجام میدهند و خواست محاکمه سران حکومت به این جرماها. ما در بیانیه ده خواست فوری مردم بطور موجزی مفهوم سرنگونی و انتظاری که مردم از سرنگونی باید داشته باشند را بیان کرده ایم. این بیانیه در واقع اعلام میکند مرگ بر دیکتاتور به چه معنی است. مرگ بر دیکتاتور

یعنی باید دست مذهب از دولت و قوانین و آموزش پرورش و کلیه شئون اجتماعی مردم قطع بشود، یعنی زندان و زندانی سیاسی نباید داشته باشیم، یعنی سران این حکومت که در تمام طول حیات جمهوری اسلامی در دزدی و چپاول و غارت اموال مردم و در جنایتها و سرکوبگریها دست داشته اند باید محاکمه بشوند، زن و مرد باید کاملاً و بدون قید و شرط برابر باشند، آزادیهای بی قید و شرط سیاسی باید برسمیت شناخته بشوند و غیره و غیره. اینها در واقع خواست و نیاز واقعی توده مردم است که ما در

قالب يك بیانیه تبیین و فرموله کردیم. مردمی که شعار میدهند مرگ بر دیکتاتور میخواهند نه فقط يك فرد و یا افراد معینی، بلکه کل این بساط سرکوبگری جمع بشود و بیانیه ما دقیقا همین لغو بساط دیکتاتوری را در سطوح مختلف بیان و اعلام میکند.

از لحاظ طبقاتی هم نقد دیکتاتوری جایگاه مهمی در پراتیک حزب و در سیر واقعی پیشروی و پیروزی انقلاب دارد. مساله دیکتاتوری در ایران فقط يك امر مربوط به نسل حاضر و جنبش حاضر و جمهوری اسلامی نیست. جمهوری اسلامی شنیع ترین و وحشیانه ترین نوع دیکتاتوری است ولی از انقلاب مشروطه (اگر

کمونیست کارگری است که این چپ را نمایندگی میکند. حزب ما به شهادت برنامه و پراتیک و فعالیتهايش در همه عرصه ها، از عرصه جنبش کارگری و اعتصابات و اعتراضات کارگری تا دفاع از حقوق کودک، تا مبارزه علیه مذهب، تا

مبارزه جهانی علیه جنبش مافوق ارتجاعی اسلام سیاسی، تا مبارزه علیه بیحقوقی زن و حجاب اجباری و آپارتاید جنسی، تا مبارزه برای خلاصی فرهنگی، تا مبارزه علیه فقر و نابرابری و تبعیض طبقاتی بطور پیگیری فعال و دخیل بوده است و در اغلب این عرصه ها در پیشبرد این مبارزات نقش مهمی ایفا کرده است. این نیرو در دل این جنبش انقلابی جاری این امکان را پیدا میکند که به سرعت از جانب جامعه بعنوان به يك نیروی اجتماعی ذیصلاح برای رهبری انقلاب انتخاب بشود. پیروزی انقلاب جاری در گرو متحقق شدن این انتخاب اجتماعی است.

محسن ابراهیمی: در اینجا این سؤال پیش می آید که شانس حزب برای این رهبری چقدر است؟ با توجه به

بجلورونده میشوند. مارکس گفته معروفی دارد که در انقلابها نیروهای سیاسی مدام به چپ متمایل میشوند. علت هم روشن است، مردم به خیابانها ریخته اند و دولت موجود را به چالش کشیده اند و خواه ناخواه هر نیروی سیاسی که پیش و بیش از

انقلاب يك امر عینی است که خارج از اراده احزاب و نیروهای سیاسی شکل میگیرد اما سیر پیشروی آن و بخصوص شکست و پیروزی آن تماما به عملکرد احزاب و نیروهای سیاسی گره خورده است. انقلاب بر سر سرنگونی قدرت و نظام سیاسی است و این صورت مساله اصلی هر انقلابی از آغاز تا پایان است، اما چگونگی حل این مساله تماما به پراتیک و سیاستها و اهداف نیروی رهبری کننده انقلاب گره خورده است.

بیش از هر زمان دیگر فراهم است اما متحقق شدن این امر تماما به پراتیک حزب ما گره میخورد.

محسن ابراهیمی: حزب کمونیست کارگری بطور واقعی تشکیل و هدایت شده است برای چنین روزی. برای رهبری انقلاب مردم ایران. حزب چطور وارد این دوره شد و نقاط قوت و ضعف حزب چه بودند؟ اگر بخواهید تصویری از دخالت و فعالیت حزب از نقطه نظر سیاستهایش و از نقطه نظر تشکیلاتی و سازمانیابی و سازماندهی بدست بهید نقطه قوتها و نقطه ضعفهای حزب در این دوره را چطور توضیح میدهید؟

حمید قسوائی: نقطه قوت حزب موضع و سیاست همیشگی اش در مورد انقلاب است. یعنی تاکید همیشگی حزب بر انقلاب بعنوان

مردم در برابر حکومت قرار گرفته و کل نظام را به زیر سؤال برده بوده است در این شرایط نفوذ و محبوبیت کسب میکند. رهبری انقلاب نیروی میتواند باشد که قبل از شکل گیری انقلاب پرچم انقلاب را بلند کرده باشد و قبل از پا به خیابان گذاشتن توده ها کل نظام را به چالش کشیده باشد. تنها نیروی امکان عروج به رهبری انقلاب را دارد که در منتهی الیه چپ جامعه ایستاده و رادیکال ترین اعتراض و نقد به نظم موجود را بیان و نمایندگی میکند.

ازینرو تا آنجا که به شرایط سیاسی و اجتماعی مربوط میشود انقلاب شرایط رشد و بسط نفوذ اجتماعی نیروهای اپوزیسیون رادیکال مثل حزب ما را فراهم میآورد ولی طبعاً هیچ چیز از پیش تضمین شده نیست. همه چیز در نهایت به فعالیت و عملکرد و

از نظر توده مردم محروم جامعه نه به حکومت یعنی نه به اختناق نه به دیکتاتوری، نه به فقر، نه به نابرابری و نه به ظلم و فقر و تبعیض و بیحقوقی. انقلاب وقتی پیروز میشود که با سرنگونی حکومت کل این بساط اختناق و ظلم و تبعیض نیز برچیده بشود.

تنها راه ممکن و مطلوب برای رهائی جامعه، و تاکید بر اینکه جمهوری اسلامی باید بقدرت انقلابی مردم سرنگون بشود و تنها از این راه مردم میتوانند به آزادی و برابری و رفاه برسند. این سیاستها و مواضع از بدو تشکیل حزب راهنمای فعالیتهاى حزب بوده است و این مهمترین نقطه قوت حزب در این دوره بود. جامعه به انقلاب روی آورد و لذا بسیاری از فعالین و نیروهای سیاسی متوجه حقانیت حزب و سیاستهای حزب

سیاستها و دخالتگری های حزب ما در دل تحولات جاری بستگی پیدا میکند. ما باید سیاستها و اهداف حزب، بخصوص تمایزات و تفاوتهاى کمونیسم کارگری از تصویری که تجربه شوروی و تبلیغات جنگ سردی از کمونیسم بدست داده است، را در يك سطح وسیع اجتماعی معرفی کنیم، باید دسترسی جامعه به حزب را تسهیل کنیم، تلویزیون کانال جدید را مجدداً براه بیاوریم و ادامه کاری آنرا تضمین کنیم. جامعه

شدند. در يك سطح وسیعتر اجتماعی نیز گوشههای بیشتری برای شنیدن بحثهای ما باز شد. بعنوان مثال روی آوری مردم در چند ماهه اخیر به حزب و کانال جدید در مقایسه به هر دوره دیگری بیسابقه بوده است. مردم وسیعاً با حزب تماس میگیرند، به کانال جدید زنگ میزنند (و فعلاً که این تلویزیون متوقف شده روی پیامگیر پیغام میگذارند) و سیاستها و رهنمودهای حزبی را دنبال میکنند.

جنبه دیگر نقطه قوت حزب این بود که چون خط و سیاست و تحلیل درستی از اوضاع سیاسی در ایران داشت با شروع خیزش توده ای و سر بر آوردن انقلاب خصلت آنرا بدرستی شناخت، در انقلاب نامیدن آن تردیدی بخود راه نداد و با تمام قوا به استقبال آن رفت. سعی کرد این حرکت توده ای را رادیکالیزه کند، موانع را از سر راهش کنار بزند، افق آینده و معنی پیروزی آنرا در برابر جامعه قرار بدهد، و در هر سطحی که میتواند در حرکتهاى اعتراضی مردم تاثیر بگذارد و آنرا به جلو سوق بدهد. مردم دیدند که حزب کاملاً درد و مساله آنها را میشناسد، بر زمینه ها و علت و مضمون واقعی این اعتراضات واقف است، تحلیل و برخورد درستی در قبال جناحهای حکومتی دارد، نقش واقعی موسوی را بخوبی میشناسد و به مردم میشناساند و مجموعه این مواضع و عملکردها باعث شد مردم بیش از پیش به حزب اعتماد کنند و به آن روی بیاورند.

بنا بر این میتوان گفت که کلا از نظر سیاسی، چه از لحاظ خط و برنامه و استراتژی عمومی و بخصوص جایگاه انقلاب در کل تفکر و پراتیک حزب و چه از نظر برخورد مشخص به شرایط حاضر، حزب با قدرت ظاهر شد و کاملاً درست عمل کرد. و این مهم ترین نقطه قوت حزب بود.

و اما نقطه ضعف اساسی حزب در این بود که شیوه برخورد عملی به يك جنبش توده ای و انقلابی را بدرستی نمیشناخت. کادرها و اعضای حزب در داخل کشور و در خارج با يك شرایط کاملاً جدیدی روبرو بودند که برای آنها کاملاً تازه تازگی داشت. در شرایط ماقبل این جنبش توده ای اعضا و کادרהای حزبی در داخل کشور مشغول فعالیتهاى بودند که حال با هر ضعف و کمبودی شیوه و راه و رسم عملی آنرا بخوبی نمیشناختند.

فعالین حزبی از نظر دخالتگری در جنبش کارگری و اعتصابی‌هایی مانند اعتصاب رانندگان شرکت واحد یا نساجیهای سندج و یا هفت تپه و کیان تاثیر تجربه داشتند و شیوه کار را میشناختند، در سازماندهی حرکتی در دفاع از حقوق کودکان و یا برگزاری روزهایی مثل اول مه و

میگشت که از شرایط اخیر تماما متفاوت بود. به این دلیل حزب نتوانست آطور که باید و شاید در سطح مبارزات خیابانی، یعنی رهبری و سازماندهی حرکت در خیابانها، ظاهر شود و نقش ایفا کند. هم در داخل کشور وهم در خارج این ضعف حزب کاملا قابل مشاهده بود.

ایدئولوژیک و نقد جنبشهای دیگر در دل حرکت مردم، بلکه نمایندگی کردن خواست واقعی توده مردم یعنی سرنگونی کل نظام جمهوری اسلامی از يك موضع رادیکال و بی تخفیف است. و دقیقا این نوع برخورد است که میتواند نیروهای سازشکار و نمادها و سمبلهای آنانرا را نیز

قرار است دانشجویان و معلمان و حتی دانش آموزان بر سر حکومت بیاورند. و خود همین نمونه نشان میدهد که جامعه به هیچوجه آرام نگرفته و دست از مبارزه نکشیده است. از طرف دیگر مردم دوره استفاده ابزاری از موسوی و کروبی و غیره را پشت سر میگذارند و با شعارها و شیوه های رادیکال تری بیدار می آیند. اعلام آمادگی مردم برای قیام که در روز قدس یکی از شعارها بود نمونه ای از این رادیکالیزه شدن حرکت مردم است. ولی يك نکته مهم را باید در اینجا باز تاکید کنم. اینها همه شرایط عینی مساعدی هست که بدون حضور فعال و ایفای نقش يك رهبری رادیکال و انقلابی خود بخود پیروزی

تحول انقلاب افق پیروزی و چگونگی رسیدن به پیروزی را در برابر کل جامعه قرار بدهد. بدون این امر هر اتفاقی ممکن است بیافتد. میتوانند انقلاب را شکست بدهند، میتوانند آنرا به عقب برانند و حتی ممکن است يك شکست را پیروزی وانمود کنند و به مردم بفروشند. همه اینها در غیاب يك رهبری انقلابی ممکن است. اما سیر محتمل، احتمال بیشتر و عملی تر، پیشروی انقلاب و در این پروسه عروج حزب بعنوان نیروی است که جامعه را حول اهداف و سیاستهای رادیکال و انسانی خود بسیج کند و انقلاب را رهبری کند و به پیروزی برساند.

این تاکید بر نقش رهبری کننده حزب را ما از این شرایط اخیر استنتاج نکره ایم. این سیاست و خطی است که مدتهاست، از کنگره سه حزب تا امروز راهنمای فعالیتهای حزب بوده است. ما مدتهاست اعلام کرده ایم پیروزی انقلاب تماما در گرو رهبری انقلاب است و در شرایط مشخص امروز جامعه ایران این رهبری میتواند بوسیله حزب کمونیست کارگری اعمال بشود. بنابراین این سؤال که سیر محتمل اوضاع چیست و پیروزی انقلاب به چه معنی است تماما به ایفای نقش حزب در این شرایط گره میخورد و رهبری حزب با تمام توان و امکاناتش سعی میکند این نقش را ایفا کند و انقلاب را به پیروزی برساند.*

رهبری انقلاب نیروئی میتواند باشد که قبل از شکل گیری انقلاب پرچم انقلاب را بلند کرده باشد و قبل از پا به خیابان گذاشتن توده ها کل نظام را به چالش کشیده باشد. تنها نیروئی امکان عروج به رهبری انقلاب را دارد که در منتهی الیه چپ جامعه ایستاده و رادیکال ترین اعتراض و نقد به نظم موجود را بیان و نمایندگی میکند.

هشت مارس و غیره نیز فعال بودند و در همه این عرصه ها برای بدنه حزب و همینطور رهبری حزب روشن بود که چه سبک کار و شیوه های عملی در قبال این مبارزات باید داشته باشد. آخرین نمونه های موفق این نوع فعالیتها کمپین حزب علیه اعدام بود که از طریق کانال جدید در يك مقیاس نسبتا وسیع اجتماعی به پیش برده شد و نمونه دیگر فراخوان اول مه در پارک لاله از طریق ده تشکل کارگری بود که حزب و کانال

يك درس انقلاب برای حزب ما این است که شیوه برخورد به حرکتی توده ای کاملا از تظاهراتها و اکسیونها و کمپینهای حزبی در شرایط عادی و غیرانقلابی متفاوت است. بعنوان يك نمونه در خارج کشور در ابتدا از جانب بسیاری از کادرهای حزب حرکت مردم که در صفوف هزاران نفره و یا صدها نفره بخوابان می آمدند با حرکات و اکسیونهای سازمانی اشتباه گرفته میشد. تشکیلات متوجه نبود که

از میان صفوف مردم طرد کند. آموختن این نکات و متوجه شدن به این نکات و در دل این حوادث تاکتیکیهای عملی را پیدا کردن و راه را بجلو باز کردن دغدغه اصلی رهبری حزب در این دوره بوده است و البته امروز نسبت به آغاز جنبش گامها بجلو آمده ایم. ما این تجارب را جمع بندی میکنیم و رهنمود فعالیتهای آتی مان قرار میدهم. تا حد زیادی ماتریال این نوع فعالیتها را خود انقلاب فراهم

همه چیز به ایفای نقش يك نیروی انقلابی پیگیر بستگی دارد که مردم را بدنبال يك پرچم آزادیخواهانه و برابری طلبانه و انسانی بسیج کند و به حرکت در آورد، عوامل و نیروهای ناپیگیر و سازشکار و انقلابیون نیمه راه و مصلحتی را افشا کند و به کنار بزند و در تمام افت و خیزها و سیر پر تحول انقلاب افق پیروزی و چگونگی رسیدن به پیروزی را در برابر کل جامعه قرار بدهد.

جدید در آن نقش موثری ایفا کرد. در هر حال در شرایط ماقبل این فوران انقلابی گرچه حزب از لحاظ تشکیلاتی ضعفهایی داشت ولی اساسا رهبری و فعالین حزبی شیوه فعالیت و دخالتگری در مبارزات را میشناختند و در عرصه های متعددی بکار میبستند.

این يك حرکت توده ای است و اگر کسانی در این حرکت پرچم سه رنگ و یا سبز بدست گرفته اند به این معنی نیست که لزوما ناسیونالیست و سلطنت طلب اند و یا طرفدار خط استحاله و حفظ نظام و سیاستهای موسوی اند. معنی این پرچم ها در دست مردم این نیست که میخواهند به دوره کورش کبیر و یا خمینی برگردند. بلکه توده مردمی هستند که میخواهند از شر رژیم اسلامی خلاص بشوند و خواستشان سرنگونی است ولی دست برده اند - گرچه به اشتباه و نا آگاهانه- به اولین امکانات و نمادها و پرچمهایی که در جامعه شناخته شده است و از طرف دولتها و رسانه ها مدام تبلیغ میشود. و لذا راه تاثیر گذاری بر چنین حرکتی نه مرزبندی

میکند و من امیدوارم در دل شرایط متحول جاری حزب بتواند به سرعت بر این نقطه ضعفش فائق بیاید. ما در ادامه این انقلاب پیشک بسیار موثر تر و پخته تر و آماده تر دخالت خواهیم کرد.

محسن ابراهیمی. سؤال آخر اینست که روند آتی اوضاع و سیر محتمل اوضاع را چگونه می بینید؟
حمید قوائی. همانطور که بالاتر گفتم این انقلاب ادامه دارد. مردم نه شکست خورده اند و نه مرعوب و مایوس شده اند. و نه حتی همانطور که تظاهرات به بهانه روز قدس نشان داد از تظاهرات توده ای دست کشیده اند. الان يك نگرانی حکومت باز شدن دانشگاهها و مدارس است. حکومت در هراس از بلای است که

انترناسیونال

نشریه حزب کمونیست کارگری

سردبیر:

محسن ابراهیمی

هیئت تحریریه:

کاظم نیکخواه، فاتح بهرامی، محمد آسگران

مسئول صفحه بندی: آرش ناصری

ای میل: anternasional@yahoo.com

انترناسیونال هر هفته روز جمعه منتشر میشود

موعد دریافت مقالات

چهارشنبه ها

۱۱ شب بوقت لروپای مرکزی

۵ بعد از ظهر بوقت شرقی آمریکا